پایان سالهای ابری

«بازخوانی مجدّد یوم الدار»

مهدی دشتی*

چکیده: در بسیاری از کتب سیره، تاریخ و حدیث بر این نکته تاکید شده است که حضرت محمّدﷺ پس از آنکه به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوت پنهانی داشت و پس از نزول آیاتی از قرآن، مامور شد تا دعوتش را آشکار کند. در این تحقیق تاکید شده است که اصل دعوت به توحید و نبوّت پیش ازاین روز، آشکار بوده و آنچه که در این مدت پنهان بوده امر ولایت و وصایت امیرالمومنینعليه‌السلام بوده است و برای اثبات این مدعا، مطالبی در رابطه با زندگانی پیامبر و دوران نبوّت و رسالت ایشان با تاکید بر آغاز نزول قرآن کریم، آغاز آشکار انذار امت و اعلان امر خلافت امیرالمومنینعليه‌السلام مطرح کرده و سری بودن دعوت پیامبر را در آغاز سه سال اوّل بعثت مطلبی سست و متناقض برشمرده است و با استناد به روایات بیان می‌دارد واقعه یوم الدار برای اعلام امر خلافت و وصایت امیرالمومنین علیعليه‌السلام بوده است. روایات هفت گانه

*. دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

یوم الدار به نقل از کتاب ارزشمند الغدیر اثر علامه امینی، را بررسی کرده است. همچنین برخی از واکنشهای شدید قریش، ناشی از یوم الدار و تدبیرات پیامبر اکرمﷺ به صورت فهرست وار اشاره شده است.

کلیدواژه: نبوّت / رسالت / حدیث یوم الدار / خلافت امیرالمومنینؑ / نزول قرآن / حدیث یوم الدار -روایات / حدیث یوم الدار -بررسی

قالَ امیرالمؤمنینؑ: سألتُ رسولَ اللهﷺ عشر مسائلَ، فاَجابَنی عَنها. قلتُ: یا رسولَ الله! مَا الوفاء؟ قال: التوحیدُ و الشهادةُ اَنْ لا اِلَه اِلّا اللهُ. قلتُ: ما الفَسادُ؟ قال: الکفر و الشرکُ بالله. قلتُ: وَ ماالحقُّ؟ قال: الاسلامُ و القرآنُ و الولایةُ اِذا انتَهَتْ الیکَ الحدیث. (۶۷: ج ۱۶، ص ۳۷۳ نقل از: تفسیر النّسَفی ـ هامش الخازن ۲۴۲/۴)

مقدّمه

از دیرباز تاکنون، در اکثر کتبِ سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، چه آنچه که به دست پیروان مکتب اهل بیت نگاشته شده یا در مکتوبات پیروان مکتب خلفا آمده است، پیوسته بر این نکته تأکید شده که پیامبر اکرمﷺ پس از آنکه در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوتی پنهانی داشت و پس از آن با نزول آیات ۹۴ از سوره الحِجر و ۲۱۴ از سورهٔ الشعرا مأمور شد تا دعوتش را آشکار نماید. بدین منظور به امیرالمؤمنینؑ فرمود تا بنی عبدالمطّلب را دعوت کند و آنان ـ که کما بیش چهل مرد بودند ـ در خانهٔ ابوطالب گرد آمدند و پیامبر اکرمﷺ پس از مقدّمه‌ای، امیرالمؤمنینؑ را به عنوانِ برادر، وصیّ، وزیر و جانشین خویش بدیشان معرفی نمود و از آنها خواست که علیؑ را بشنوند و اطاعت نمایند.[1]

ما در این نوشتار برآنیم تا نشان دهیم که اصل این مطلب بجز بخش اخیر آن

۱. مستنداتِ این مباحث، پس از این خواهد آمد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

(اعلان وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام) به گونه‌ای دیگر است. یعنی اولاً اصل دعوت پیش از این روز، آشکار بوده است و از این آشکاری لااقل سه سال می‌گذشته است.

ثانیاً آنچه که در این مدت پنهان بود و پس از آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از جانب خداوند مأمور شد تا آن را آشکار نماید، نه دعوت به توحید و نبوّت، که امر ولایت و وصایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. امّا برای بیان این مطلب، لازم به ذکر مقدّماتی چندیم:

اوّلاً، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از همان بدو طفولیت به پیامبری مبعوث شده بود و در چهل سالگی مبعوث به رسالت گردید.

ثانیاً، آغاز رسالتِ ایشان با آغاز نزول قرآن کریم، یکی نیست.

ثالثاً، در چهل سالگی پس از اندکی از آغاز رسالت، نخستین وحیِ قرآنی بر حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل گردید و پس از آن با نزول آیهٔ شریفهٔ **یا ایّها المدثّر قُم فَانذر** مأمور به ابلاغ رسالت بر امّت شدند.[1] و این کار را از همان روز به انجام رساندند، چنانکه هم بنی عبدالمطلب و هم غیر ایشان را به اسلام دعوت کردند. امّا در طول سه سالی که از این دعوت آشکار گذشت، باز کسی جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت خدیجه علیهاالسلام دعوت ایشان را لبیک نگفت و البته در این مدت، قریش هم علیرغم اطلاع از دعوت، با ایشان کاری نداشتند.

رابعاً، در ۴۳ سالگی با نزول آیهٔ شریفهٔ **فاصدع بما تؤمر** مأمور شدند تا آنچه را که تا کنون پنهان بود و اکنون می‌بایست آشکار شود یعنی امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را آشکار نمایند. بدین منظور با نزول آیهٔ شریفهٔ **وانذر عشیرتک الاقربین** بنی عبدالمطّلب را جمع کرده، امر وزارت و وصایت و خلافت

---

۱. پیش از این تنها مأمور به ابلاغ رسالت بر اهل بیت خویش (علی علیه‌السلام و حضرت خدیجه علیهاالسلام) بودند که این کار را هم به انجام رساندند و آنها هم ایمان آوردند، ولی اِذن نداشتند تا اسلام را بر امّت عرضه نمایند مستندات این بحث نیز پس از این خواهد آمد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام را اعلام داشتند. البتّه از این زمان به بعد بود که با مقاومت شدید قریش و استهزائات و آزارها و مقابلات شدیدتر مواجه شدند که عاقبت کار به لیلة المبیت و هجرت به مدینه و غزوات پس از آن و ناملایمات دیگر کشید.

لکن در همهٔ این ابتلائات، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوسته بر اعلان مکرّر امر وصایت و وزارت و خلافت و ولایت و اخوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از جانب خداوند بدان مأمور شده بودند، مداومت داشتند تا بالاخره وعدهٔ الاهی تحقّق یافت که فرمود: **یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی الله الا ان یتمّ نوره و لو کره الکافرون** (توبه (۹) / ۳۲)

امّا برای اثبات این مدّعا و نیز برای آنکه بحث صورتی منظّم و مستند داشته باشد، آن را در دو فصل و چند بخش به ترتیب زیر عرضه می‌داریم:

فصل اوّل: دورهٔ نبوّت

۱ـ ۱. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در فاصلهٔ تولد تا سی سالگی (= تولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام)

۱ـ ۲. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تولّد امیرالمؤمنین علیه‌السلام

۱ـ ۳. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خانهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱ـ ۴. آن هفت سال.

فصل دوم: دورهٔ رسالت

۲ـ ۱. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه رجب)

۳ـ ۲. چهل سالگی و آغاز نزول قرآن کریم در ماه مبارک رمضان.

۲ـ ۳. چهل سالگی و آغاز آشکار انذار امّت که همراه است با آغاز دورهٔ سه سالهٔ اکتتامِ وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

۲ـ ۴. چهل و سه سالگی و نزول آیات ﴿**فاصدع بما تؤمر**﴾ و ﴿**اَنذر عشیرتك الاقربین**﴾ و اعلان امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

۲ـ ۵. بررسی روایات هفت‌گانهٔ مربوط به یوم الدّار

۲ـ ۶. عکس العملِ شدید قریش و پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

۳ـ سخن آخر.

فصل اوّل: دورهٔ نبوّت

۱ـ ۱. پیامبرﷺ در فاصلهٔ تولّد تا سی سالگی (= تولّد امیرالمؤمنینؑ)

به گزارش ابن هشام، ابنِ اسحاق تصریح دارد به آنکه پیامبر اکرمﷺ در روزِ دوشنبه دوازدهم ربیع الاول از عام الفیل به دنیا آمد. (۱۵: ج ۱، ص ۱۶۱)

پیامبر از همان اوان کودکی، پیامبر بود یعنی نَبیٌّ مُؤیّد به روح القدس بود که فرشته با او سخن می‌گفت و وی صدای فرشته را می‌شنید و او را در خواب می‌دید، چنانکه امیرالمؤمنینؑ نیز در خطبهٔ قاصعه (۳۸: خطبه ۱۹۲) فرمود که: همانا خداوند، از همان زمان که پیامبر از شیر بازگرفته شد، بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را با آن حضرتﷺ قرین و همراه ساخت تا شبانه روز، او را به راه بزرگواریها و نیکوییهای اخلاقِ اهلِ عالم راهبری نماید. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۷۸ ـ ۲۸۱)

در همین زمینه، ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه در ضمن روایتی از امام باقرؑ و از قول ایشان چنین آورده است که:

وَ وَكَّلَ بِمحمّدﷺ مَلَكاً عَظيماً مُنْذُ فُصِلَ عن الرّضاع، يُرشِدُهُ الى الخيرات وَ مكارِمِ الاخلاقِ و يَسُدُّ عن الشَّرّ و مَساوِى الاخلاق، و هُوَ كان يُناديه: السَّلامُ عليكَ يا محمَّدُ يا رسولَ الله! و هُوَ شابٌّ لم يَبْلُغْ دَرَجَة الرّسالة بَعْدُ فَيَظُنُّ اَنَّ ذلك من الحَجَر و الارضِ فَيَتَأمّلُ فَلا يرىٰ شَيئاً. (۳۰: ج ۱۲، ص ۳۷)

بدین ترتیب پیامبر از ابتداء نبیّ بود و بعد مبعوث به رسالت گردید. و اصولاً نبوّت مقدّم بر رسالت است. (۵۶: ج ۱، ص ۱۷۶) و از آنجا که بنا به قرآن کریم خصوصیات پیامبر اکرمﷺ در کتب آسمانی پیشین با ذکر همهٔ جزئیات گفته شده بود (اعراف (۷) / ۱۵۷ ؛ بقره (۲) / ۱۴۶) و حتی اعتقاد به پیامبری ایشان، از همهٔ انبیاء به عنوان یک میثاق، موکّداً خواسته شده و عهد و پیمان جهتِ نصرت و یاری او گرفته شده بود. (آل عمران (۳) / ۸۱) و انبیاء هم به امّتهای خویش بشارتِ پیامبری

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

حضرتش صلی الله علیه و آله را داده بودند (صف (۶۱) / ۶) و از ایشان پیمان گرفته بودند که در صورتِ درکِ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدو ایمان بیاورند و یاریش کنند (۴۴: ج ۳، ص ۲۳۶ ؛ ۱۳: ج ۱، ص ۳۷۸؛ ۴۰: ذیل آیهٔ ۸۱ سوره آل عمران؛ ۵۱: ج ۸، ص ۱۱۵) لذا در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از آنکه مبعوث به رسالت شود، بسیار اتفاق افتاد که افرادی از اهل کتاب به شناساییِ ایشان به عنوان پیامبر آخرالزمان نائل گردیدند. (۱۵: ج ۱، ص ۱۸۰؛ ۷: ج ۱، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷؛ ۴۳: ج ۲، ص ۲۸۰ ـ ۲۸۱)

۱ـ ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و تولّد امیرالمؤمنین علیه السلام

به نوشتهٔ شیخ مفید (۶۵: ج ۱، ص ۵)، سیّد رضی (۳۹: ص ۳۹) ابن صباغ مالکی (۹: ص ۳۰)، حافظ گنجی شافعی محمّدبن یوسف (۵۷: ص ۴۰۷) و کثیری دیگر از دانشمندان عامّه و خاصّه (۱۶: ص ۸۰ به بعد؛ ۱۸: ج ۶، ص ۲۴ ـ ۲۶) امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال پس از عام الفیل، در شهر مکّه، درون بیت الله الحرام به دنیا آمد. هیچ کس نه پیش و نه پس از او به این مقام نرسیده است.

در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی سی ساله بود که سالها از آغاز نبوّتش می‌گذشت و با وحیِ الاهی و بزرگترین فرشتهٔ خداوند، مأنوس و همنشین بود. ایشان چون از ولادتِ امیرالمؤمنین علیه السلام باخبر شدند، خود عهده دار تربیت ایشان گشتند. به نوشتهٔ مسعودی در اثبات الوصیّة: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را شدیداً دوست می‌داشت. لذا به فاطمه بنت اسد فرمود: گهوارهٔ علی را نزدیکِ فِراش من قرار ده و بعد خود به کارها و تربیتِ وی قیام نمود. او را خود شست و شو می‌داد، به هنگام خواب گهواره‌اش را می‌جنبانید و در هنگام بیداری بر سینه می‌چسبانید و پیوسته او را با خود بر می‌داشت و به کوهها و درّه‌هایِ اطرافِ مکّه می‌برد (۲۳: ج ۴، ص ۱۰۹ـ۱۱۰)

سرّ این توجّه ویژهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام که از بدو تولّد ایشان آغاز گشت، در چه بود؟ آیا این کار را تنها بر مبنایِ احساسات شخصی انجام داد یا

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

تلاشی بود جهتِ جبرانِ احسانِ ابوطالب که پیامبرﷺ را از کودکی مورد حمایت و سرپرستی و مهربانیهای خویش قرار داده بود؟

پاسخ را از زبان پیامبر اکرمﷺ بشنویم که در وقتِ پرستاری از امیرالمؤمنین، ـ زمانی که آن حضرتؑ را به سینهٔ خود می‌چسبانید ـ می‌فرمود: **هذا اَخی و وَلیّی و ناصِری وَصَفِیّی وَذُخری و کَهْفی وَ ظَهْری و ظهیری و وَصیّ و زَوج کریمتی و اَمینی عَلیٰ وَصیَّتی وَ خَلیفَتی.** (۲۳: ج ۴، ص ۱۰۹ نقل از اثبات الوصیة، مسعودی)

لذا از بدو تولّد امیرالمومنینؑ پیامبر اکرمﷺ وضع وی را نسبت به خود که نَبیّ خدا بود و دیگران، کاملاً مشخّص ساخت.

۱ـ ۳. امیرالمؤمنینؑ در خانهٔ پیامبر اکرمﷺ

مدّتی بعد، قریش به قحطی و خشکسالی گرفتار آمد. ابوطالب هم مردی عیالوار بود. پس پیامبرﷺ به عموی خویش عبّاس ـ که از ثروتمندان بنی هاشم بود ـ فرمود: ای عبّاس، برادرت عیالوار است و مردم به این قحطی که می‌بینی، گرفتار آمده‌اند. بیا تا نزد وی برویم و از نظر مساعدت، من یکی از فرزندان او را برگیرم و تو هم یکی را و آن دو را کفالت کنیم. عباس پذیرفت. و هر دو نزد ابوطالب رفتند...رسول خداﷺ علی را برگرفت و همراه برد. و عباس جعفر را. علی پیوسته با پیامبر خدا بود تا خدایش به رسالت برانگیخت. در این هنگام، علی او را پیروی کرد و به وی ایمان آورد. (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۶)

تعبیر ابن هشام در بخش اخیر بحث چنین است: **فَلَم یَزَل علیٌ مَعَ رسول الله حَتّی بَعَثَهُ اللهُ تبارك و تعالی نَبیّاً فَاَتْبَعَهُ عَلیٌّ و آمَنَ بِه.** با توجه به آنچه که پیش از این گفته شد پیامبر اکرمﷺ، از اوان کودکی نبی بود. لذا مراد از بعثت، نبوّت نیست، بلکه رسالت است.

و امّا پیامبر در این گزینش، از جانب خویش عمل نکرد، بلکه بر مبنای فرمانِ الآهی عمل نمود. چنانکه خود بدان تصریح کرده فرمود: همان را برگزیدم که خدا

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

او را برای من برگزید، یعنی علی را. (۲۵: ج ۳، ص ۵۷۶؛ ۱۷: ص ۱۸)

بدین ترتیب علی‌علیه‌السلام که از بَدو تولد، تحت تربیتِ پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، در اوان طفولیت به خانهٔ پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و این تربیت و سرپرستی ادامه یافت، چنانکه امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام خود در شرحِ آن، می‌فرماید:

مرا در دامانِ خویش قرار می‌داد در حالی که وَلید[1] (طفلی کوچک) بودم. مرا به سینهٔ خویش می‌چسبانید و در بسترِ خویش می‌خوابانید و بویِ خوشِ خویش را به من می‌بویانیدو چیزی از غذا را می‌جوید و آنگاه اندک اندک در دهان من می‌نهاد.[2] هرگز هیچ نوع دروغی در سخن من و هیچ لغزشی در کار من نیافت،... و من او را پیروی می‌کردم همچون پیروی کردنِ بچه شتری از پیِ مادرش؛ هر روز پرچمی از اخلاق و صفاتش برای من بر می‌افراشت و مرا به پیروی از آن امر می‌کرد. (۳۸: ص ۳۰۰، خطبه ۱۹۲)

۱ـ ۴. آن هفت سال

حاصلِ تربیتِ پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و پیرویِ امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام از ایشان ـ که در واقع پیروی از وحی و پیامبری و در یک کلمه، اسلام بود ـ آن شد که پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها و بارها در مورد امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام صراحتاً فرمود:

صَلَّتِ الملائکَةُ عَلَیَّ و علیٰ علیٍّ سَبْعَ سنینَ و ذلك لَمْ یُرفَع اِلی السّماء شَهادَةُ اَن لا اِلٰه اِلّا اللهُ وَ أَن محمّداً رَسُولُ الله الّا مِنّی و مِنْ عَلیٍّ. (۶۳: ص ۲۱۵؛ ۶۵: ج ۱،

۱. الوَلیدُ یُقال لمن قَرُب عَهْدُهُ بالولادة. (۳۳: ذیل ولد)

۲. ابن ابی الحدید معتزلی از حسین‌بن زید بن علی (نوادهٔ امام چهارم‌علیه‌السلام) نقل کرده است: «از پدرم زید شنیدم که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله گوشت و خرما را می‌جوید تا نرم گردد و سپس در دهان علی‌علیه‌السلام می‌نهاد، در حالی که او کودکی در خانهٔ آن حضرتصلی‌الله‌علیه‌وآله بود. (۲: ج ۱۳، ص ۲۰۰) بنابراین روایاتی که می‌گوید علی‌علیه‌السلام در شش سالگی به خانهٔ پیامبر آمده نادرست است. و سه سالگی مناسب است، بویژه با توجه به روایاتِ آن ۷ سال که پس از این خواهد آمد و آغاز رسالت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله که در چهل سالگی ایشان بوده است و ده سالگی امیرمؤمنان‌علیه‌السلام.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

ص ۱۳۱؛ ۱۰:ص ۱۹؛ ۲۶:ج ۲،ص ۱۲۵؛ ۱۴:ص ۱۴؛ ۲۹:ص ۱۹؛ ۱۲:ج ۱،ص ۸۱ ـ ۱۱۴؛ ۵۹:ج ۳۸،ص ۲۲۶)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هفت سال پیش از آنکه بشری به اسلام بگراید، فرشتگانِ الآهی بر من و علی، درود می‌فرستادند. (۵۸:ج ۶،ص ۱۵۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خود بدین امر تصریح نموده است:

۱. «هفت سال پیش از آنکه احدی از این امّت به عبادتِ خدا بپردازد. من همراهِ رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبادت پروردگار پرداختم» (۲۵:ج ۳،ص ۱۱۲)

۲. «...پروردگارا! سراغ ندارم اَحدی از این امّت مگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که پیش از من سرِ اطاعت و عبادت در برابر تو بر خاک گذاشته باشد. همانا هفت سال پیش از دیگران به عبادتِ خدا پرداختم». (۶:ج ۱،ص ۹۹)

۳. «من بندهٔ خدا و برادر رسول الله و صدّیق اکبرم و این مراتب را پس از من کسی نمی‌تواند ادّعا نماید مگر اینکه دروغگو باشد. آری من هفت سال پیش از مردمِ دیگر به خدا و رسول او، ایمان آوردم. (۷۰:ص ۳؛ برای آشنایی با نصوص بیشتر، ر.ک. ۱۸:ج ۳، ص ۲۱۳ و ۲۲۱ و ۲۲۲؛ همان، ج ۱۰،ص ۱۵۸ ـ ۱۶۴؛ همان، ج ۲،ص ۲۵ ـ ۳۰ و ۳۱۴)

این تصریحات که در متونِ حدیثی فریقین وجود دارد. تقدم ایمانی و اسلامیِ امیرمؤمنان را بر همهٔ امّت حتّی خدیجه علیها السلام به مدّت هفت سال، مُسلَّم می‌دارد. (۴۶:ج ۲،ص ۳۲۳ ـ ۳۲۴)

از اینجا سرّ تصریحات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آشکار می‌گردد که بارها و بارها دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

۱. هذا اوّل مَن آمَنَ بی وَ صدَّقنی وَ صَلّی معی. (۲:ج ۱۳،ص ۲۲۵)

۲. «یا علی! با داشتن هفت صفت که ویژهٔ خودِ توست، با همهٔ مردم به مخاصمت می‌پردازی و هیچیک از قریش تابِ مُحاجة و گفت و گوی با تو را نخواهد داشت. آن هفت صفت عبارت است از: ۱. نخستین کسی از ایشان هستی که به خدای تعالی، ایمان آوردی، الحدیث. (۴۵:ج ۲،ص ۱۹۸)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

۳. «پس از من طولی نمی‌کشد که آشوبی بر پا شود. در این هنگام ملازم علی علیه‌السلام باشید و از علی‌بن ابیطالب دست بر مدارید، چراکه او نخستین کسی است که به من ایمان آورده است و او نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او صدّیقِ اکبر و فاروقِ این امّت است. و علی‌بن ابیطالب، یَعسُوب (پیشوای) مؤمنان است، در حالی که مال و ثروت، یَعسُوبِ منافقان. (۴: ج ۷، قسم ۱، ص ۱۶۷)

۴. عمربن الخطاب گفت: شنیدم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که خطاب به علی‌بن ابی‌طالب فرمود:

یا علیُّ! انّك اوّل المؤمنینَ ایماناً و اوّل المسلمینَ اسلاماً و اَنْتَ مِنّی بمنزلَةِ هارونَ مِنْ مُوسی. (۳۲: ص ۶۰۸، ح ۲۲)

۵. قال رسُول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: اَوَّلُکُم وروداً علیَّ الحَوضَ، اَوَّلُکُم اسلاماً علیُّ بنُ ابی‌طالب. (۲۵: ج ۳، ص ۱۶۳ که حاکم آن را حدیثی صحیح دانسته است. ۲۸: ج ۲، ص ۱۸؛ ۳: ج ۴، ص ۱۷؛ به همین مضمون: ۲۲: ج ۲، ص ۳۰۱؛ ۷۰: ص ۲؛ ۶: ج ۴، ص ۳۶۸ و ۳۷۱؛ ۴۳: ج ۲، ص ۵۵ و ۵۷؛ ۵۳: ج ۱، ص ۳۰۸ به بعد؛ ۱۸: ج ۳؛ ۵۹: ج ۳۸، ص ۲۰۱ ـ ۲۸۸)

بدین ترتیب، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را درکنار خود داشت، قدم به چهل سالگی گذاشت.

فصل دوم: دورهٔ رسالت

۲ـ ۱. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه رجب):

در روایاتی متعدد از ائمهٔ معصوم علیهم‌السلام بدین مضمون تصریح شده که روز بیست و هفتم از ماه رجب، روزی است که در آن **نَزَلَتِ النُّبُوَّةُ علی محمّد** صلی‌الله‌علیه‌وآله (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۸۹ـ۱۹۰، ح ۲۱ـ۲۳)

با توجّه به مباحثی که پیش از این یاد شد، روشن است که مراد از «نبوّت» در

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

احادیث مذکور همان رسالت است.[1] و این مطلب بقدری آشکار بوده که حتی در روایاتی هم که از طریق پیروانِ مکتب خلفا رسیده بدان تصریح شده است:

قال ابوهزیرة: مَن صامَ یومَ سَبع و عشرینَ من رَجب، کتب الله تعالی لَه صیامَ ستّین شهراً. و هو الیَومُ الّذی نَـزَل فـیه جـبرئیل عَـلَی النَّـبیّ صلی الله علیه و آله بِالرّسالةِ وَ اَوَّلُ یَومٍ هَبَطَ فیهِ جبرئیلُ. (۶۲: ج ۱، ص ۷۷ نقل از: السیرة الحلبیّة، ج ۱، ص ۲۳۸ ؛ ر.ک. ۴۶: ج ۲، ص ۲۴۴ پانوشت ۱)

و در این زمان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهل ساله بود. (۸: ج ۱، ص ۱۵۰؛ ۷۳: ج ۲، ص ۳۷۶؛ ۶۱: ص ۱۹۸؛ ۷: ج ۱، ص ۱۹۳ ـ ۱۹۴) و امیرالمؤمنین علیه السلام ده ساله (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۵)

۲ـ ۲. چهل سالگی و آغاز نزولِ وحیِ قرآنی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه مبارک رمضان

با توجّه به مبحث قبلی، سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا آغاز رسالت با آغاز نزولِ وحیِ قرآنی همزمان بوده است یا نزولِ قرآنی مدّتی پس از آن شده است؟

بنا به قرائن ذیل، صورتِ اخیر را صحیح می‌دانیم، یعنی این دو همزمان نیستند؛ در ابتدا، (چنان که گذشت) در ماه رجب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شده‌اند و دو ماه بعد یعنی در ماه مبارک رمضان، اولین وحیِ قرآنی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله توسط جبرئیل نازل شده است:

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند:

رَنَّ ابلیسُ اَربَعَ رَنّاتٍ: اَوّلُهُنَّ یومَ لُعِنَ، و حینَ اُهْبِط الی الارضِ، و حینَ بُعِثَ

۱. مرحوم علّامه مجلسی در اینکه آغاز رسالت در ۲۷ ماه رجب است، ادعای اجماع دارد. از این روی در باب خبری که می‌گوید آغاز رسالت در ماه رمضان بوده است، چنین می‌نویسد: «هذا الخبرُ مخالفٌ لِسائر الاخبار المستفیضة و لَعَلَّ المرادَ بِهِ معنی آخَر ساوق لنزول القرآن أو غیره من المعانی المجازیه، اَو یکون المرادُ بالنُبُوَّةِ فی سائر الاخبار الرسالة و یکون بالنبوّة فیه بمعنی نزول الوحی علیه صلی الله علیه و آله فیما یتعلّق بنفسه... وَ یُمکن حملهُ علی التقیّة...» (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۹۰)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

پ‌محمّدٌ علی حینِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، و حینَ اُنزلَتْ اُمُّ الکتابِ. (۴۱: ج ۱، ص ۲۶۳)

این روایت صراحت دارد بر آنکه زمانِ بعثت (=رسالت) غیر از زمانِ نزولِ قرآن کریم و مقدّم بر آن بوده است.

۲. آیاتِ قرآن کریم صراحت دارد بر اینکه آغاز نزولِ قرآن کریم، در ماهِ مبارک رمضان بوده است. (بقره (۲) / ۱۸۵؛ دخان (۴۴) / ۳ ـ ۵؛ قدر (۹۷) / ۱)

۳. امام صادق علیه‌السلام صریحاً به مُفَضَّل‌بن عمر فرمودند که «خداوند، قرآن را در ماه رمضان به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اعطا کرد:

یا مُفَضَّلُ! اَعطاهُ اللهُ القُرآنَ في شَهْرِ رَمَضان. وَ کانَ لا یُبَلِّغُهُ اِلّا في وَقْتِ استحقاقِ الخطاب وَ لا یُؤَدّیه اِلّا في وقتِ اَمرٍ و نَهیٍ. فَهَبَطَ جبرئیلُ علیه‌السلام بِالوَحیِ، فَبَلَّغَ ما یُؤمَرُ بِهِ وَ قولهُ: لاتُحَرِّك بِهِ لِسانك لِتَعجّلَ به. (قیامت (۷۵) / ۱۸) (۵۹: ج ۹۲، ص ۳۸)

۴. در خطبهٔ قاصعه نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مقام وصفِ نزول اوّلین وحی قرآنی بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «**لَقَد کانَ یجاورُ في کلِّ سَنَةٍ بِحراء، فَاَراهُ و لا یَراهُ غیری**» یعنی به خدا قسم هر آینه هر سال به حراء مجاور می‌شد و در این هنگام من او را می‌دیدم و جز من کسی دیگر او را شاهد نبود.

به عبارت دیگر فقط من با او بودم و بس. سپس حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش از بیان نزولِ اوّلین وحی قرآنی بدین نکته تصریح می‌نمایند که: «**وَ لَمْ یَجمَعْ بَیتٌ واحدٌ یَومَئِذٍ في الاسلام غیر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و خدیجَةَ، و اَنا ثالثهما**» یعنی: این در حالی بود که در آن هنگام (پیش از نزول وحی قرآنی) تنها در یک خانه اسلام آمده بود و آن، خانهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خدیجه بود و من که سومینِ آنها بودم.

آنگاه آشکارا می‌فرمایند: **اَریٰ نُورَ الوَحی وَ الرِّسالَة و اَشُمُّ ریحَ النُّبُوَّة** یعنی (در این هنگام که هنوز وحی قرآنی نازل نشده بود) نور وحیِ (غیر قرآنی) و رسالت را

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

می‌دیدم و بوی نبوّت و پیامبری را می‌شنیدم.

این بخش از سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام، دلالت صریح دارد بر تقدّم زمانیِ وحی غیر قرآنی و رسالتِ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر وحیِ قرآنی.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از بیانِ نکته نغز یاد شده به ادامهٔ وصفِ نزولِ اولین وحی قرآنی پرداخته می‌فرمایند:

وَلَقَد سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيطانِ حينَ نَزَلَ الوَحيُ عليه صَلَّى الله عليه و آله، فَقُلْتُ: يا رسولَ الله! ما هذِهِ الرَّنَّةُ؟ فقالَ: هذا الشّيطانُ اَيسَ مِنْ عِبادَتِه.

یعنی: به خدا قسم هر آینه نالهٔ شیطان را شنیدم در هنگامی که وحیِ (قرآنی) بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد.[1] *پس گفتم: ای رسول خدا! چیست این ناله؟ فرمود: این شیطان است که از اینکه دیگر اطاعت کرده شود مأیوس شده است. و ادامه دادند:*

اِنَّكَ تَسْمَعُ ما اَسمَعُ وَ تَرَىٰ مٰا اَرىٰ اِلّا اَنَّكَ لستَ بِنَبِيٍّ ولٰكِنَّكَ وزيرٌ وَ اِنّك لَعَلىٰ خَيرٍ

تو می‌شنوی آنچه را که من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را که من می‌بینم، جز آنکه تو نبی نیستی ولکن وزیر و کمک کار من هستی و هرآینه پیوسته بر خیری (در دنیا و آخرت). (۳۸: ص ۳۰۰ ـ ۳۰۱، خطبه ۱۹۲)

بنابراین روشن می‌گردد که اوّلاً: آغاز رسالت، مقدّم بر آغاز نزول اوّلین وحی قرآنی بوده است.

ثانیاً: پیش از نزول قرآن کریم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت خدیجه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورده بودند و آنها همراه با رسول خدا، تنها مسلمانانی بودند که خانه شان به نور اسلام، منوّر شده بود.

ثالثاً: مشخص می‌گردد که در این فاصلهٔ دو ماهه (از ماه رجب تا ماه رمضان) پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تنها مأمور به ابلاغ اسلام و دعوت اهل بیت خویش (علی علیه‌السلام و

---

۱. مقایسه شود با کلام امام صادق علیه‌السلام که در آغاز این بحث، گذشت.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

خدیجه علیها السلام) شده بودند[1] و در مورد دیگران یعنی امّت، هنوز دستوری از جانب پروردگار نرسیده بود.[2] رابعاً: آغاز نزول قرآن کریم همزمان است با اعلان وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانبِ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدیشان.[3]

۳. چهل سالگی و آغاز آشکار انذار امّت که همراه است با آغاز دورهٔ سه ساله اکتتام وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام.

امام صادق علیه السلام فرمود:

اوَّلُ ما نَزَلَ علیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله «بسم الله الرحمن الرحیم» اقرأ باسم ربّك؛ و آخِرُه «اذا جاء نصرالله» (۵۶: ج ۲، ص ۶۲۸. برای تفصیل بیشتر: ۲۰: ج ۱، ص ۲۹)

بنا به آنچه پیش از این گذشت، آغاز نزول قرآن کریم ماه مبارک رمضان و در شب قدر بوده است. و اوّل آیاتی هم که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد آیات نخستین از سورهٔ علق است.

به نوشتهٔ یعقوبی فردایِ روزی که آیات سورهٔ علق بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را در جامه پیچیده یافت. سپس گفت: **یا ایّها المدثّر قُمْ فَأَنْذِر**: ای به جامه پیچیده برخیز و بیم ده. (۷۳: ج ۱، ص ۳۷۸)

---

۱. برای آشنایی با نحوهٔ این دعوت و بیعتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام بر اسلام گرفتند، (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۳۱ ـ ۲۳۲). از این روایت به روشنی فهمیده می‌شود که دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اهل بیت ایشان آغاز شده است و البتّه ایشان آگاه بودند که بر همهٔ امّت برانگیخته شده‌اند لکن هنوز موظّف بدین کار نشده بودند. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انّ جبرئیل عندی یدعو کما إلی بیعة الإسلام، فأسلما تسلما و أطیعا تهدیا. فقالا: فعلنا و أطعنا یا رسول الله. فقال: انّ جبرئیل عندی یقول لکما: انّ للإسلام شروطاً و عهوداً و مواثیق، فابتداءُهُ بما شرط الله علیکما لنفسه و لرسوله أن تقولا: نشهد أن لا إله الا الله وحده لاشریک له فی ملکه، لم یتّخذ ولداً و لم یتخذ صاحبة، إلهاً واحداً مخلصاً، و أنّ محمّداً عبده و رسوله، أرسله الی الناس کافّة بین یدی الساعة ـ الحدیث.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در طیّ روایتی ـ که آن را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه آورده است ـ می‌فرماید: کنتُ اسمعُ الصّوتَ و أبصر الضُّوءَ سِنینَ سَبعاً، و رسولُ الله صلی الله علیه و آله حینَئذٍ صٰامِتٌ ما اُذِنَ لَهُ فی الانذار و التبلیغ. (۲: ج ۱، ص ۱۵)

۳. البتّه این نخستین بار نبود که چنین اعلامی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین می‌شد. جهت تفصیل بیشتر به بخش بعدی مراجعه کنید.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

در روایات پیروان مکتب خلفا نیز توجه به اینکه آیات اوّل از سورهٔ مدثّر جزو اوّلین آیاتی است که بر پیامبر اکرمﷺ نازل گشته، شده است و حتی در بعضی از قول جابربن عبدالله انصاری روایتی آورده‌اند که طیّ آن نزولِ آیهٔ ﴿**یا ایّها المدثّر قُمْ فانذر**﴾ مقدّم بر آیات ابتدای سورهٔ علق بوده است. (۷۲: ج ۱، ص ۹۹)

بنابراین از همان ابتدایِ نزول قرآن کریم، به پیامبر اکرمﷺ امر شد که برخیز و انذارکن. ظاهر این امر، اطلاق دارد و در آن هیچ نشانی از اینکه این امر، مربوط به دعوتِ سرّی و نهانی بوده است و نه آشکار، ندارد. و به نظر ما، این آغازِ انذار امت به اذن پروردگار و امر او می‌باشد.

و امّا این بحثِ سرّی بودن دعوت در آغاز که سه سال هم به طول انجامید و بعد آشکار شدنِ آن، از کجا آمده و دلیل صحّت آن چیست؟

ظاهراً اوّل کسی که این بحث را طرح کرده است. ابن هشام است که البتّه آن را به ابن اسحاق نسبت می‌دهد و می‌گوید:

قال ابنُ اسحاق: ثُمَّ دَخَلَ الناس في الاسلام اَرسالاً من الرجال و النساء حتّی فشا ذکر الاسلام بمکَّةَ و تُحُدِّثَ بِه ثُمَّ إن الله عزّوجلّ اَمَر رسولَه ﷺ اَنْ یَصْدَعَ بِما جاءَهُ فیه و اَنْ یُبادیَ النّاسَ بِاَمْرِه و اَنْ یَدعُوَ الیه، و کانَ بَیْنَ مٰا اَخفیٰ رسولُ الله علیه السلام اَمره و استَتَرَ بِه اِلیٰ اَنْ آمَرَهُ اللهُ تعالیٰ باظهارِ دینِهِ ثلاثُ سنینَ فیما بلغنی من مَبْعَثِه ثمَّ قال الله تعالی له: فَاصْدَع بِما تُؤمَر و اَعرِض عن المشرکین. (الحجر (۱۴) / ۹۴)

و قالَ تَعالی (وانذر عشیرتك الاقربین). (۱۵: ج ۱، ص ۲۵۰)

چنانکه مشاهده می‌شود درکلام ابن اسحاق، تناقضی آشکار وجود دارد. از یک طرف می‌گوید که مردم از مرد و زن گروه گروه (اَرسالاً) داخل اسلام می‌شدند و از طرف دیگر می‌گوید که پس از آن، خداوند به پیامبرش امر کرد که امرش را آشکار کند و مردم را به آن دعوت نماید!؟ و بعد هم بدون ذکر هیچ دلیلی، معنای آیهٔ

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

شریفه **فاصدَع بِمٰا تُؤمَر** را آشکارکردنِ اصل دعوت به اسلام دانسته و یک دورهٔ سه ساله هم برای آن دعوت نهانیِ بی دلیل، دست و پا نموده است.

متأسفانه این کلامِ سست و در واقع این مدّعایِ بی دلیل پس از او در اغلب کتب سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، آمده و پذیرفته شده است، گویی این مطلب جزو بدیهیّات زندگی پیامبر اکرم علیه‌السلام است، چنانکه نوشته‌اند: **وهکذا مَرَّتْ الدعوةُ الاسلامیة في مکة المکرَّمة بمرحَلَتین اثنتین هما: ۱. المرحلة السِریّة و دامَتْ ثَلاثَ سَنواتٍ. ۲. المرحلة العلنیّه و دامَتْ في مَکَّة عشرَ سنوات.....و الرسول یُعْلِنُ دَعوَتَه: فاصدَعْ بِما تُؤمَر...** (۶۶: ج ۱، ص ۵۸ ـ ۵۹)

و امّا اصل ماجرا چیست؟ همانگونه که گفتیم آیهٔ شریفهٔ **یا ایّها المُدَّثّر قُم فَأنذر** صریح است در وجوب انذار و آغاز آن از جانب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله. حال ببینیم حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله برای تحقق این امر چه کرد؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام پاسخ ما را به روشنی داده‌اند در طیّ روایتی که در آن می‌فرمایند:

اِنَّ الله عَزَّوَجلّ اَوحیٰ اِلیٰ نبینا محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و حَمَّلَهُ الرّسالَةَ و أَنا اَحْدَثُ اَهلِ بَیتی سِنّاً، اَخدمُه في بیته و اَسعیٰ في قَضاءِ بَیْنَ یَدَیْهِ في اَمْرِه، فَدَعا صَغیرَ بنی عبدالمُطَّلِب. و کبیرهم اِلیْ شَهادَةِ اَنْ لا اِلٰه اِلّا الله و اَنَّهُ رسولُ الله فامتَنِعُوا مِن ذلك و اَنکَرُوهُ علیه و هَجَروه و نابَذوه و اعتزلُوه و اجتنبوه / و سائرُ النّاسِ مُقِصّینَ لَه و مخالِفینَ علیه، قد استعظمُوا ما آوَرَدَهَ علیهم مِمّا لَمْ تَحْتَمِلْهُ قُلُوبُهُم وَ تُدرِکْهُ عُقُولُهُم. فَاَجَبْتُ رَسُولَ الله وَحْدي اِلیٰ ما دَعا الیه مُسوِعاً مُطیعاً موقِناً، لَم یَتَخالجنی في ذلك شکٌّ فمَکَثْنا بذلك ثلاثَ حِجَجٍ وَ مَا عَلیٰ وَجْهِ الأَرضِ خَلْقٌ یُصَلّی اَو یَشْهَدُ لِرَسُولِ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بِما آتاهُ الله غیری و غیر ابنَةِ خُوَیْلد رحمها اللهُ و قَد فعل. (۴۱: ج ۲، ص ۳۶۶)

یعنی قطعاً الله که عزیز است و بزرگ، وحی کرد به پیامبر ما حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و رسالت را بر دوش او نهاد. و این در حالی بود که من از حیث سن

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

جوانترین اهل بیتم بودم در منزل پیامبرﷺ بدیشان خدمت می‌کردم و در جهت انجام امرش می‌دویدم. سپس پیامبرﷺ دعوت کرد کوچک و بزرگ بین عبدالمطلب را (یعنی همه شان را) به اینکه شهادت دهند به توحید و یگانگی الله و اینکه حضرتﷺ، رسولِ خداوند است. پس ایشان از این امر امتناع کردند و آن را بر حضرتﷺ زشت شمردند و او را تنها گذاردند و مخالفت کردند و از او کناره جستند.

پیش از ادامهٔ ترجمه، همین جا نکته‌ای را گوشزد کنیم که این دعوت پیامبر اکرمﷺ از بنی عبدالمطلب، غیر از دعوت ایشان است در یوم الدار. چراکه اولاً در آنجا تنها چهل مرد حضور داشتند، در حالی که به تصریح حضرتؑ دراینجا همهٔ بنی عبدالمطلب گرد آمده بودند. ثانیاً در یوم الدار ـ چنانکه پس از این خواهد آمد ـ اصل بحث معرفی و اعلان وزارت و وصایت امیرالمؤمنینؑ است، در حالی که در اینجا نشانی از این بحث نیست و فقط دعوت به توحید است و رسالتِ پیامبر اکرمﷺ.

در ادامه امیرالمؤمنینؑ می‌فرماید: و اما دیگر مردم، در پی پیامبرﷺ افتادند و با او مخالفت کردند که به تحقیق بسیار عظیم شمرده بودند آنچه را که پیامبرﷺ بر ایشان آورده بود. دلهایشان آنرا نمی‌پذیرفت و عقلهایشان آن را درک نمی‌کرد.

این بخش از سخن امیرالمؤمنینؑ به روشنی دلالت دارد بر اینکه دعوتِ پیامبر اکرمﷺ محدود به بنی عبدالمطلب نبوده بلکه از آن شروع گشته و همهٔ جامعه را مخاطب قرار داده است لذا مخالفت ایشان را برانگیخته است.

و بعد حضرتؑ می‌فرمایند که «من، رسولِ خداﷺ را اجابت کردم و دعوت او را به توحید و رسالتش به سرعت پذیرا شدم در حالی که به درستیِ آن یقین داشتم و اطاعت از رسول خدا را واجب می‌شمردم. و هرگز در ذهن من شکّی راه نیافت. پس ما بر این وضع سه سال درنگ کردیم در حالی که بر رویِ زمین هیچ خلقی نبود که نمازگزارد یا شهادت دهد به حقّانیّتِ رسول خدا بواسطهٔ آنچه که خدا بدو

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

داده بود جز من و دختر خویلد (حضرت خدیجه علیها السلام) که رحمت خدا بر او باد».

بنابراین، دعوت در آغاز آشکار بوده است ولی تا سه سال جز امیرالمومنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام کسی ایمان نیاورد. آنچه که در اصل دعوت طرح می‌شده شهادت به توحید و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و الاهی بودن قرآن کریم بوده است. و فقط یک نکته کتمان می‌شده و ابراز نمی‌گشته است و آن همانا امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین بوده است. که چنانکه دیدیم بنا به خطبهٔ قاصعه در هنگام نزول اوّلین وحی قرآنی؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را بدان خبر داد و فرمود: **«یا علیُّ إنّکَ تَسْمَعُ ما اَسْمَعُ و تَریٰ ما اَریٰ اِلّا انك لَسْتَ بِنَبِیٍ و لکنّك وزیرٌ و اِنّکَ لَعَلیٰ خَیرٌ»**. و نیز به هنگام دعوت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه (س) به اسلام و بیعت گرفتن از آن دو بر این مهمّ، فرمود که از جملهٔ اسلام پس از اقرار به توحید و رسالت و پیامبری من و وضو و غسل و نماز و زکاة و حج و جهاد در راه خدا و...، اطاعت از ولیّ امر پس از من است و شناسائی اوست در حیاتم و پس از مرگم و نیز ائمّه‌ای که پس از او خواهند بود یک به یک. و زندگی کردن بر مبنای دین و سنّت من و دینِ و سنّت وصیّ من است که تا روز قیامت خواهد بود. و بعد رو به حضرت خدیجه(س) کردند و فرمودند: **فَهِمْتِ ما شَرطَ ربُّكِ علیكِ؟ قالَتْ: نَعَم و آمَنْتُ وَ صَدَّقْتُ وَ رَضیتُ و سَلَّمْتُ**. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستِ علی علیه السلام را در دستِ خویش نهاد و بدیشان فرمود: **بایِعْنی یا علیُّ علیٰ ما شَرَطْتُ علیكَ و اَن تَمْنَعَنی مِمّا تَمْنَعُ مِنهُ نَفسَکَ**. پس امیرالمؤمنین علیه السلام گریست و فرمود: **بِاَبی و اُمّی لاحَولَ وَ لاقُوَّةَ اِلّا بِالله**. پس پیامبر اکرم بدو فرمود: **اهتَدَیْتَ و رَبِّ الکعبة و رَشدتَ و وفَّقْتَ**. بعد از حضرت خدیجه (س) خواستند که او نیز بیعت کند همانگونه که علی علیه السلام بیعت کرد بنا به همهٔ آن شروط و مواثیق اِلّا حکم جهاد. سپس به حضرت خدیجه (س) فرمود: **یا خدیجَةُ هذا علیٌّ مَولاك وَ مَوَلَی المؤمنین و امامُهُم بعدیٌ**. ای خدیجه! این علی مولایِ تو و مولای همهٔ مؤمنین و پیشوای ایشان، پس از من است.

حضرت خدیجه (س) نیز عرض کرد: **صَدَقْتَ یا رَسولَ الله قَد بایَعْتُهُ عَلیٰ ما قُلْتَ،**

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

أُشْهِدُ اللهَ و أُشهِدُكَ و كَفیٰ بالله شهیداً و عَلیماً. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۳۳).

امّا این خبر از این جمع سه نفری، خارج نمی‌شود و در میان آنها مکتوم می‌ماند تا یوم الدّار.

حتّی روزی حضرت ابوطالب علیه‌السلام با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام مواجه می‌شوند در حالتی که ایشان جهتِ اقامهٔ نماز به یکی از درّه‌های مکّه رفته بودند.[1]

ابوطالب از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پرسد: **یا ابنَ اَخی ما هذا الدین الّذی اَراكَ تـدینُ بـه؟** پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در جواب از اسلام سخن می‌گوید، مگر بـحثِ وصـایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را: **اَیْ عَمّ، هذا دینُ اللهَ و دینُ مَلائکتِهِ وَ دینُ رُسُلِه و دینُ اَبینا ابراهیم. بَعَثنی اللهُ بِهِ رسولاً الی العباد و اَنتَ اَیْ عَمٍّ اَحَقُّ مَنْ بَذَلتُ لَهُ النَّصیحَةُ و دَعوَتُهُ اِلیَ الهُدیٰ و اَحَقُّ مَن اَجابَنی إلَیْه و اَعانَنی اِلَیْهِ و اَعـانَنی عَـلَیه.** جـالب است کـه پس از پـیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت ابوطالب علیه‌السلام رو به فرزند خویش کرده از ایشان هم راجع به این دین سؤال می‌کنند: **اَیْ بُنَیَّ مٰا هذا الدینُ الَّذی اَنتَ علیه؟** و امیرالمؤمنین در پاسخ، همه چیز را می‌گوید الّا مسألهٔ وزارت و وصایت را، **فقالَ: یا اَبَتِ آمَنْتُ بِاللهِ وَ بِرَسُولِ الله و صَدَّقْتُهُ بِمٰا جاءَ بِهِ وَصَلَّیْتُ مَعَهُ للهِ وَ اتَّبَعْتُهُ.**

آنگاه حضرت ابوطالب علیه‌السلام به فرزند برومند خویش می‌فرمایند: **اَمّا اِنَّه لَمْ یَدْعُكَ اِلّا اِلیٰ خَیْرٍ فَالزَمْهُ.** که این سخن گویای بسیار چیزهاست از جمله ایمان ابوطالب علیه‌السلام به حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله و اعانت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با فرزند دلبندِ خویش. (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۶ـ۲۳۷) با این توجّه، دیگر معنایِ اخبار اکتتامیه هم که از طریق ائمّه علیهم‌السلام رسیده به خوبی روشن می‌گردد که مراد از اکتتامِ امر، اصلِ دعوت نبوده است بلکه امر وصایّت و وزارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است و همچنین بخشی از احکام اسلام که مربوط به جهاد و مقاومت در برابر مشرکان و وعدهٔ عذاب الاهی برای ایشان بوده است، که با نزول آیهٔ شریفه ﴿**فاصدَع بِمٰا تُؤمرَ واَعرضِ عن المشرکین و انذر عشیرتك الاقـربین**﴾

۱. این اتّفاق در زمانی رخداد که آیهٔ «قم فانذر» نازل شده بود. چرا که پس از آن، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه با علی علیه‌السلام و حضرت خدیجه (س)، آشکارا در مسجدالحرام به نماز می‌ایستادند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

حضرت محمّدعليه‌السلام مأمور شدند تا این دو نکته را هم آشکار نمایند:

۱. امام صادقعليه‌السلام در طی روایتی بیان داشتند که وقتِ طواف، مردی به خدمت پدرشان امام باقرعليه‌السلام آمد و در شرائطی که تنها این سه تن بودند (امام باقرعليه‌السلام و امام صادقعليه‌السلام و این مرد که در انتهای روایت معلوم می‌شود که حضرت الیاسعليه‌السلام است.) سؤالاتی از امام باقرعليه‌السلام می‌کند از جمله اینکه می‌پرسد: **اَخبِرنی عن هذا العلم مالَهُ لایَظهر کمٰا کانَ یَظهَرُ مَعَ رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله؟** امام باقرعليه‌السلام لبخندی زده می‌فرماید: **اَبَی اللهُ عَزَّوَجلَّ اَن یَطَّلِعَ علی عِلمِهِ اِلّا ممتحناً لِلایمان بِه کَمٰا قضی علی رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله اَن یَصبِرَ عَلی اَذیِ قومِه وَ لایُجاهِدُهُم اِلّا بِاَمْرِهِ فَکَم مِن اکتتام قَد اکتَتَمَ بِه حَتّی قیلَ لَهُ: اصدَع بِما تُؤمَرَ و اَعرِض عن المشرکینَ. و ایم اللهِ اَن لو صَدَعَ قبلَ ذلك لکانَ آمِناً و لکنَّهُ اِنَّما نَظَرَ فی الطّاعَةَ و خافَ الخِلافَ فلذلكَ کَفَّ الحدیث.** (۵۶: ج ۱، ص ۲۴۳ ـ ۲۴۴) از این روایت به روشنی درک می‌شود که بقرینهٔ اَن یَصْبِرَ عَلیٰ اَذیِ قَومِه؛ آیهٔ شریفهٔ **اصدَع بِمٰا تُؤمَر** در ارتباط با اصلِ دعوت نیست که آن آشکار بوده است بلکه در ارتباط با مطلبی است که اگر آشکار شود. مجاهدهٔ با کفار را خواهد طلبید. و در واقع آغاز بروز و ظهور برخورد الاهی با مخالفان است. همچنین بقرینهٔ **نَظَرَ فی الطاعة و خافَ الخلاف** معلوم می‌گردد که تاکنون امر دعوت به گونه‌ای بوده که مخالفت و شدّت مقابلهٔ کفّار را بر نمی‌انگیخته است. لکن اکنون کار به جائی رسیده که علیرغم مخالفتِ ایشان، این امر باید آشکار شود.

۲. امام صادقعليه‌السلام فرمودند: **اکتَتَمَ رسولُ اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله بِمَکَّةَ مختفیاً خائفاً خَمس [وَ فی خَبَرَ آخَر ثَلاثَ] سنینَ لیس یُظهِرُ اَمرَهُ وَ عَلیٌّعليه‌السلام اکتَتَمَ مَعَهُ و خدیجَةُعليها‌السلام ثُم اَمرَهُ اللهَ اَن یَصْدَعَ بِمٰا اُمِرَ بِه، فَظَهَرَ رسولُ الله و اَظْهَرَ اَمْرَهُ** (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۷۷)

۳. امام صادقعليه‌السلام فرمود: **مکثَ رسُولُ اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله بمکَّةَ بعدَ مٰا جاءَهُ الوَحیُ عن الله تبارك و تعالی ثلاثَةَ عشَرَ سَنَةً، مِنهٰا ثلاث سنینَ مختفیاً خائفاً لایُظهر حتّیٰ اَمرَهُ اللهُ اَن یَصْدَعَ بِمٰا اُمِرَ بِه، فَظَهَرَ رسُولُ الله و اَظْهَرَ اَمْرَهُ.** (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۷۷)

با تأملی در روایات فوق اولاً روشن می‌شود که در روایت دوم، ثلاثٌ صحیح

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

است و نه خَمس. ثانیاً به قرینهٔ «مختفیاً خائفاً» معلوم می‌شود که اصل دعوت آشکار بود والّا چرا باید پیامبرﷺ احساس نا امنی کند و خود را پنهان سازد. ثالثاً بنا بر روایت اوّل که از کافی نقل کردیم، دلیل خائف بودن ایشان، خوفِ از خلاف بوده است و بدین دلیل، به تعبیر حدیث اوّل: «کَفَّ» تا اینکه آیه نازل شد: **فَاَصْدَع بِمٰا تُؤمَر.**

۲ـ ۳ـ ۶. و امّا پیامبرﷺ از مخالفت در باب چه امری خائف بود؟ چنانکه دیدیم. این امر مربوط به اصلِ دعوت به نبوّت و رسالت نمی‌تواند باشد، چرا که آن، بنا به دلایلی که گفتیم، آشکار بود. حتّی پیامبر اکرمﷺ به همراه امیرالمؤمنینؑ و حضرت خدیجهؑ به مسجدالحرام می‌رفتند و آشکارا به نماز می‌ایستادند. در این زمینه، خبر عفیف الکِندی مشهور است که چون برای تجارت به مکّه آمد و در مسجدالحرام با نمازگزاریِ آشکار این سه بزرگوار، روبرو شد، از عبّاس (عموی پیامبر اکرمﷺ) که همراهش بود، شگفت زده پرسید: ای عبّاس چنین دینی را در میان شما نمی‌شناختیم. گفت: آری [چنین است] به خدا قسم. آنگاه عفیف دربارهٔ این سه بزرگوار می‌پرسد و عبّاس آنها را معرّفی می‌نماید و بعد اضافه می‌کند که: **والله ما عَلَی الارض اَحَدٌ یَدینُ بهذا الدّین اِلّا هؤلاء الثّلاثة.** حال اگر این جملهٔ آخر را مقایسه کنیم با روایت امیرالمؤمنینؑ که از خصال صدوق نقل کردیم، این نتیجه به دست می‌آید که این نماز آشکار در اثنایِ همین سه سالی اقامه می‌شد که جز حضرت علیؑ و حضرت خدیجهؑ کسی به پیامبرﷺ ایمان نیاورده بود. و البتّه مردم از محتوایِ این دین (مگر امر وصایت و وزارت امیرالمؤمنینؑ) کاملاً باخبر بودند. چنانکه در همین روایت عفیف الکِندی منتهیٰ با طریق دیگر، عبّاس در مورد پیامبر اکرمﷺ و دین ایشان چنین توضیح می‌دهد: **یُصَلّی وَ یَزْعَمُ اَنَّهُ نَبیٌّ...وَ هو یَزعَمُ اَنَّهُ سَتُفْتَحُ علیه کنوزُ کسریٰ و قیصَر. حَدَّثَنا اَنَّ رَبَّهُ رَبُّ السماواتِ و الارض اَمَرَهُ بهذا الدینِ الَّذی هُوَ عَلَیه.** (۲۳: ج ۴، ص ۱۱۸)

علاوه بر این، مشرکان به نزد پیامبرﷺ می‌آمدند و از ایشان در باب اثباتِ رسالت حضرتش معجزه می‌خواستند و پیامبر نیز به اذن خداوند انجام می‌داد، هر

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

چند که تأثیری نداشت و ایشان دست از کفر خویش بر نمی‌داشتند. در این میان، ـ به روایت خطبهٔ قاصعه ـ وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام اظهار ایمان می‌کرد و می‌فرمود: **لا اِلٰه اِلّااللهُ فاِنّی اَوَّلُ مُؤمنٍ بک یا رَسُولَ الله وَ اَوَّلُ مَن اَقَرَّ بِاَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ ما فَعَلَتْ بِاَمرِ الله تعالیٰ تصدیقاً لِنبُوّتك و اجلالاً لِکَلمتِكَ.** آنها به طعنه می‌گفتند: **هَلْ یُصَدِّقُكَ فی اَمرِكَ اِلّا مثل هذا.** (۳۸: خطبهٔ ۱۹۲)

در همهٔ این احوال ـ که نشان از آشکاری اصل دعوت دارد ـ یک نکته جالب توجّه است و آن اینکه قریش با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی رغم افکار، ستیزه و خصومت نمی‌کردند و فقط هر گاه که بر آنها می‌گذشت، به وی اشاره کرده و می‌گفتند: پسر «بنی عبدالمطّلب» از آسمان، سخن می‌گوید. (۱: ص ۱۰۳، نقل از سیرة النبی، ۲۷۵/۱ و الطبقات الکبری ۱۹۹/۱)

با این توجّه، باز سؤال خود را تکرار می‌کنیم که پس، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مخالفت در بابِ چه امری خائف بود؟ و چه چیز را مکتوم می‌داشت؟ به نظر می‌رسد که دیگر پاسخِ سؤال روشن باشد. لکن برای تأمّل بیشتر، سؤال دیگری را طرح می‌کنیم و آن اینکه چرا قریش علی رغم آشکار بودن دعوت و اطلاع دقیق از محتوایِ آن، در این سه سال، با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ستیز و مخاصمه‌ای نمی‌ورزیدند و به اصطلاح مدارا می‌کردند؟

پاسخ این سؤال در سیرهٔ ابن هشام آمده است:

وفی روایة: اَنَّهُ اَتیٰ بنی عامر بن صَعصَعةِ، فدعاهم الی الله ـ عَزَّوَجلَّ ـ و عَرَضَ علیهم نفسَه. فقال لهم رَجلٌ منهم یُقالُ لَه بَیْحَرَةُ بن فراس: و اللهِ لَو اَنّی اَخَذْتُ هذا الفَتیٰ من قُرَیشٍ لاَکَلْتُ بِهِ العَرَبِ. ثُمّ قالَ له: اَرَأَیْتَ اِنْ نَحْنُ تابَعْناك عَلیٰ اَمْرِكَ، ثمّ اَظهَرَكَ اللهُ عَلیٰ مَنْ خالَفَكَ، اَیکونُ لَنَا الاَمرُ مِنْ بَعدك؟ قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: الاَمْرُ اِلیٰ اللهِ یَضَعُهُ حیثُ یَشاءُ. قال: اَفَنُهْدِفُ نُحُورَنا لِلعَرب دونك، فاِذا اَظْهَرَكَ اللهُ کانَ الاَمْرُ لِغَیْرِنا!؟ لا حاجَةَ لَنا بِاَمْرِك، فَاَبَوا عَلَیه. (۱۵: ج ۱، ص ۳۸۷)

در این سالها، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در وقت آمدنِ قبائل گوناگون به مکّه، بدیشان

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

مراجعه کرده دعوتِ خویش را عرضه می‌نمود. از جمله به نزد بنی عامر بن صعصعة رفت و ایشان را به دین خدا دعوت کرد و خود را بدیشان (به عنوان رسول خدا) عرضه نمود. مردی از آنها به نام بیحرةبن فراس چون سخنان پیامبرﷺ را شنید، گفت: به خدا قسم که اگر این جوان قریشی را داشتم، می‌توانستم به واسطهٔ او همهٔ عرب را بخورم. کنایه از آن که بر کلِّ عرب فائق شوم.

سپس از پیامبر اکرمﷺ پرسید: اگر ما تو را در این امرت پیروی کنیم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، آیا امر حکومت پس از خود را به ما می‌سپاری؟ پیامبر اکرمﷺ فرمود: این امر به دست خداست و او، آن را در هر جا که بخواهد قرار می‌دهد. بیحره گفت: آیا به خاطر تو گردنهایمان را آماجِ (تیرها و شمشیرهای) عرب قرار دهیم و چون خداوند ترا پیروز گرداند. امر حکومت **پس از تو، برای غیر ما باشد؟ [نه هرگز] دعوت پیامبر اکرمﷺ را نپذیرفتند.**

چنانکه مشاهده می‌شود، عرب غیر قریشی با دیدنِ پیامبر اکرمﷺ و شنیدنِ سخنانِ آن حضرتﷺ متوجّه حقّانیّت ایشان می‌شد. لکن دنیاطلبی ایشان، آنها را به راهی دیگر می‌کشاند. آنان می‌خواستند با سوء استفاده از اسلام و پیامبر، دنیای خویش را تأمین کنند و حکومت و جانشینیِ پس از پیامبرﷺ را برای خود دست و پا نمایند. وقتی این مطلب به ذهنِ تیره‌های عربِ غیر قریشی برسد، به طریق اولی در ذهنِ عرب قریشی نیز ـ که از نزدیک با پیامبر اکرمﷺ آشنا بودند و از طرف دیگر خود را از همهٔ دیگر عرب نسبت به پیامبر قُریشی، سزاواتر می‌دیدند ـ می‌توانست شکل بگیرد، که گرفته بود.[1] چنانکه ابن هشام از آن خبر داده است:

از جمله افراد معتبر قریش عُتبة بن ربیعة بود. روزی او در اجتماع قریش که در گوشهٔ مسجد الحرام بود، نشسته و پیامبر اکرمﷺ نیز در فاصله‌ای دورتر، تنها

۱. در ماجرای سقیفه، قریش که با نام مهاجران در سقیفهٔ بنی ساعده حضور یافته بودند، با این شعار بر انصار فائق آمدند که پیامبر از قریش است و عرب نمی‌پذیرد که حاکم ایشان از قبیله‌ای دیگر باشد، پس جانشین پیامبر باید از قریش باشد. (۵۰: ص ۱۱۵ ـ ۱۱۶)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

نشسته بودند.

عتبه به قریشیان گفت: آیا بر نخیزم و نروم به سوی محمّد تا با او سخن بگویم و بر او اموری را عرضه بدارم به امید آنکه یکی را بپذیرد و دست از دعوت خویش بردارد؟ ایشان گفتند: چرا، ای ابا ولید! برخیز و با او سخن بگو.

عتبة برخاست و آمد و کنار پیامبر اکرمﷺ نشست و با لحنی نرم بدیشان گفت: ای پسر برادرم (کنایه از آنکه هم قبیله هستیم) قطعاً تو از مایی...تو برای قومت امری عظیم آورده‌ای که به سبب آن اتحادشان را گسیختی، عاقلانشان را به بی عقلی نسبت دادی و بر خدایان و دینشان خرده گرفتی. و پدران و اجدادِ در گذشته‌شان را کافر شمردی. حال سخن مرا بشنو که بر تو اموری چند را عرضه می‌دارم در آنها بیندیش امید که تو یکی از آنها را بپذیری (تا در مقابل، دست از دعوت خویش برداری). پیامبر اکرمﷺ فرمود: بگو ای ابا ولید، گوش می‌دهم.

آنگاه پیشنهادهای خویش را عرضه کرد. پیامبرﷺ در پاسخ بدو، آیاتی از سورهٔ حم سجده را قراءت کردند تا به آیهٔ سجدهٔ واجب رسیدند. پس به سجده رفتند و در آن حال فرمودند: «**قد سَمِعْتَ یا اَبا الولیدِ ما سَمِعْتَ فَاَنْتَ وَ ذاکَ.**»

عُتبه حیران به نزد قریشیان بازگشت. ایشان گفتند: به خدا قسم ابا ولید آمد، با چهره و رخساری غیر از آنچه که رفته بود. آنگاه از او پرسیدند که چه شد؟ عتبه گفت: **انّی قَد سَمِعْتُ قولاً و اللهِ ما سَمِعْتُ مِثْلَهُ قَطُّ، وَ اللهِ ما هُوَ بالشّعر و لا بالسّحر و لا بالکهانَة.** یعنی به خدا سوگند سخنی شنیدم که هرگز مانند آن را نشنیده بودم. به خدا قسم، آن سخن نه شعر بود و نه سحر و نه کهانت.

بعد گفت: **یا مَعشَرَ قُرَیش اَطیعوُنی واجعَلُوها بِی. وَ خَلُوا بَیْنَ هذا الرجل و بینَ ما هُوَ فیه فاعتَزِلُوه، فواللهِ لَیَکوُنَنَّ لِقَولِهِ الذی سَمعتُ منهُ نَبَأٌ عَظیمٌ: فَاِن تُصبْهُ العَرَبُ، فقد کُفِیتُمُوهُ بِغَیْرِکُم. وَ اِنْ یَظْهَرَ عَلَی العَرَبِ، فَمُلْکُهُ مُلْکُکُم وَ عِزُّهُ عِزُّکُم وَ کنتُم اَسعَدَ النّاسِ بِهِ.**

قریشیان گفتند: به خدا قسم که با زبانش ترا سحر کرده، گفت: این است رأی من، مختارید در آنچه می‌کنید. (۱۵: ج ۱، ص ۲۷۷ ـ ۲۷۸)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

تأملی در آنچه یاد شد، به خوبی گویای این نکات است که اوّلاً قریش متوجّه حقّانیّت پیامبر اکرمﷺ شده بودند. ثانیاً متوجه شدند که پیامبر اکرمﷺ خریدنی نیست و از سوی دیگر، نمی‌توان با تبلیغات و تهمتهای ناروا، اعتبار سخن او را شکست. او نه شاعر است و نه ساحر و نه کاهن. او پیامبر است. خوب با چنین کسی چه باید کرد؟ بهترین راه آن است که با او مدارا کنند و منتظر شوند تا ببینند عاقبت کار وی به کجا می‌رسد. اگر عرب (=غیر قریش) بر ایشان غلبه یافت، پس به دست غیر، از او رهایی یافته‌اند و نیازی به درگیریهای داخلی و به اصطلاح برادرکشی نیست. و اگر پیامبرﷺ بر عرب غلبه یافت، پس از وی پادشاهی و عزّت و قدرتِ وی برای هم قبیله‌ای هایش خواهد بود، لذا قریش به واسطهٔ او سعادتمندترین همهٔ مردم خواهند شد.

از آن روز به بعد، این، استراتژیِ قریش شد و دلیلِ مداراِی ایشان با پیامبرﷺ در طول آن سه سال همین بود. لکن آن روز که در یوم الدار، پیامبر اکرمﷺ امیرالمؤمنینؑ را به عنوان برادر، جانشین، ولیّ، وصی و وزیر خود معین کرد و از همه خواست تا کلام او را بشنوند و اطاعت کنند، این استراتژی شکسته شد و به بن بست رسید. لذا از آن روز به بعد، رفتار قریش عوض شد و هر روز کار سخت‌تر و سخت‌تر شد. و این، همان مخالفتی بود که پیامبرﷺ از آن خائف بود. لذا همهٔ حرف را نمی‌گفت و به امر خدا، اکتتامِ وصایت امیرالمؤمنین می‌کرد. تا بالاخره امر الاهی نازل شد که فرمود: **فاصدَعْ بِمٰا تُؤمَر** و **اَعرِض عن المشرکین اِنّا کفیناکَ المستهزئین.**

۲ـ ۴. چهل و سه سالگی و نزول آیات «فاصدَع بما تؤمر» و «اَنذِر عشیرتك الاقربین» و اعلان وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنینؑ

اکثر منابع تاریخی و تفسیری و حدیثی متّفقند که پس از سه سال دعوتِ پنهانی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار و علنی) با نزول آیهٔ **فاصدع بما تؤمر** و پس از آن: **اَنذِر عشیرتك الاقربین**، دورهٔ دعوت علنی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار به وصایت و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام) آغاز شد. (۵۵: ص ۳۵۳؛ ۵۹: ج ۱۸، ص ۵۳ و ۱۷۹ و ۱۹۴؛ ۷۳: ج ۲، ص ۱۹؛ ۱۵: ج ۱، ص ۲۸۰؛ ۸: ج ۱، ص ۴۰؛ ۴۲: ج ۱، ص ۱۰۶؛ ۶۶: ج ۱، ص ۶۰ و ۶۹؛ ۴۰: ذیل آیات مربوطه؛ ۵۲: ص ۶۱)

البته در بعضی منابع دیگر، آغاز دعوت را همزمان با نزول آیهٔ شریفهٔ **وانذر عشیرتك الاقربین** دانسته‌اند. (۳۵: ج ۱، ص ۱۴۱؛ ۱۸: ج ۲، ص ۳۲۳؛ ۳۴: ج ۸، ص ۱۵۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۰؛ ۴۷: ج ۱، ص ۱۱۰؛ ۱: ص ۹۹ ـ ۱۰۴؛ ۶۷: ص ۳۹۱؛ ۳۶: ج ۱، ص ۲۳۶؛ ۷۴: ج ۶۶ـ۶۷، ص ۱۱ نقل از المراجعات)

در این میان یک استثناء وجود دارد و آن صاحب کتابِ ارزشمندِ «الصحیح من سیرة النبی الاعظم» است که در ابتداء با هوشمندی و پژوهش متوجّه این نکته گشته که دعوت سرّی و پنهانی، بی معناست، لذا صریحاً نوشته است: «**ولکنّنا لانوافِقُ علی استعمال مُصطلحِ «الفَترة السرّیّة» هُنا.**» لکن بعد در تعلیلِ سخن خود، مطلبی می‌گوید که متأسفانه قابل پذیرش نیست و آن اینکه: **اِذ اَنَّ الظاهر هو اَنَّ النبی صلی الله علیه و آله لم یکن حینا بُعِثَ مأموراً بدعوة عموم الناس کما قَدَّ منا.** (۴۶: ج ۲، ص ۳۴۳)

و سرانجام در جلد سوم مانند بسیاری دیگر که اخیراً نام بردیم، می‌نویسد: **اِنَّه بعدَ السنوات الثلاث الاولی بدأتْ مرحلةٌ جدیدة و خطیرةٌ و صَعبَةٌ، هی مرحلة الدعوة العلنیة الی الله تعالی. و قد بدأتْ اوّلاً علی نطاقٍ ضیقٍ نسبیّاً. حیثُ نزل علیه صلی الله علیه و آله قولُه تعالی: «واَنذِر عشیرتك الاقربین»** (۴۶: ج ۳، ص ۶۰)

۲ـ ۵. بررسی روایات هفتگانهٔ یوم الدار

مرحوم علّامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر (۱۸: ج ۲، ص ۳۲۴ به بعد) صُوَر هفتگانهٔ روایت یوم الدّار را به نقل از منابع اصلی آورده است. لذا در این بخش به همان نقلها اکتفا می‌کنیم و توضیح می‌دهیم.

۲ـ ۵ـ ۱. تاریخ طبری (۲ / ۲۱۶): از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که چون آیهٔ **وانذر عشیرتك الاقربین** (شعراء (۲۶) / ۲۱۴) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، ایشان مرا

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

خواند و فرمود یا علی! خداوند مرا امر کرده است که نزدیکترین خویشاوندانت را انذار کن **فَضقتُ بذلك ذرعاً و عَرَفتُ اَنّی مَتیٰ اُبادِئهم بهذا الامر، اَریٰ منهم مـا اکـره. فصَمتُّ علیه حتی جاء جبرئیل، فقال: یا محمّد انّك اِلّا تفعل ما تؤمَرُ به یُعَذِّبْكَ رَبُّك.**

یعنی، پس این کار را نتوانستم چرا که بدرستی می‌دانم که هرگاه این امر (کدام امر؟) را برایشان آشکار کنم، از ایشان چیزی را مـی‌بینم کـه در دست نـدارم. پس سکوت کردم و حرفی نزدم. تا اینکه جبرئیل آمد و گفت: ای محمّد! قطعاً و قطعاً خدایت تو را عذاب خواهد کرد، اگر که آنچه را که بدان امر شده‌ای، انجام ندهی.

چقدر شبیه است ادبیات و لحنی که جبرئیل در اینجا به کار برده با آنچه که در واقعه غدیر در متن قرآن می‌بینیم: ﴿**یا ایّها الرسول بلّغ ما اُنزل الیك من ربّك و إن لَمْ تَفْعَل فما بَلَّغْتَ رسالَتَه و اللهُ یَعْصِمُكَ من النّاس**﴾ (مـائده (۵) / ۶۷) در آنـجا هـم پـیامبر اکرمﷺ از جانب خداوند امر می‌شود تا علی‌علیه‌السلام را برای مردم نصب کند و ایشان را به ولایت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام خبر دهد لکن به تعبیر روایت: **فتَخَوَّفَ رسولُ اللهﷺ اَنْ یَقولوا حابیٰ ابنَ عَمّه و اَن یطعَنُوا فی ذلك علیه.** یعنی رسول خدا نگران بود از آنکـه مبادا با انجام این کار، بگویند که او از پسر عمویش (علی‌علیه‌السلام) حمایت کرده، بدین خاطر بر او طعن زنند. پس خداوند بدو وحی فرستاد که: یا **ایها الرسول... الآیه.** (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۲۴۹)

باز در روایت دیگر دارد که در واقعهٔ غدیر، جبرئیل از جانب خداوند بر پیامبر اکرمﷺ نازل شد و بدیشان گفت: **اِنَّ اللهَ یأمُرُكَ اَن تَدُلَّ اُمّتك علی ولیّهم علیّ، مثلَ ما دَللتَهم علیه من صَلاتِهم و زکاتِهم و صیامِهم و حَجِّهم لِیُلْزِمَهُم الحُجَّةُ من جمیع ذلك.**

پیامبر اکرمﷺ عرض کرد: **یا رَبّ اِنَّ قومی قریبُو عهدٍ بالجاهلیَّةِ وَ فیهم تنافُسٌ وَ فَخْرٌ، و ما مُنْهُم رَجُلٌ اِلّا وَ قَد وَقَرَهُ وَلیُّهم وَ اِنّی اَخافُ ـ اَیْ مِن تکذیبهم ـ** آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود که: ﴿**یا ایها الرسول بَلِّغ ما اُنزل الیك من ربّك وَ اِنْ لَمْ تفعل فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَه ـ یُریدُ فَما بَلَّغتَها تامَّةً ـ و اللهُ یَعْصمكَ من النّاس**﴾ **فلمّا ضَمَّنَ اللهُ لَهُ بالعِصْمَة و خوفِه اَخَذَ بیدِ عَلیٍّ...** (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۱ و نیز ذیل آیه در اسباب النزول واحدی و نزول القرآن ابونعیم

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

اصفهانی)

حتّی ادبیات و لحن خود پیامبر اکرمﷺ هم در اینجا (یوم الدّار) با آن‌چه که در واقعهٔ غدیر ابراز کردند، بسیار مشابه و بعضاً یکی است: **قالَ ابنُ عبّاس: فَهَبَطَ رسولُ الله، فَکَرِهَ اَن یُحَدِّثَ النّاسَ بشَیءٍ اِذ کانوا حدیثی عهدٍ بالجاهلیّة...فاحتمل رسولُ الله حتی اذاکان الیوم الثامن عشر، اَنزلَ الله علیه: ﴿یا ایها الرسول...﴾**. پس پیامبرﷺ فرمود: **یا ایها الناس، اِنَّ الله ارسلنی الیکم برسالةٍ و اِنّی ضِقْت بِها ذرعاً، مخافَةَ اَنْ تَتَّهِمُونی و تُکذّبونی، حتّی عاتبنی رَبّی فیها بِوَعیدٍ اَنْزَلَهُ عَلَیَّ...** (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۳)

آیا این شباهتها اتّفاقی است؟ به هر ترتیب، پیامبر اکرمﷺ به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند تا بنی عبدالمطّلب را فراخواند، و از سوی دیگر غذایی نیز تدارک ببیند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: امر پیامبرﷺ را عمل کردم و بنی عبدالمطّلب را ـ که در آن روز کما بیش چهل مرد می‌شدند و در میانشان عموهای پیامبر یعنی ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب هم بودند ـ فرا خواندم. جالب است بدانیم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به هنگام دعوت ایشان می‌فرمود: **اَجیبُوا رسول اللهِ فی منزلِ ابی‌طالبٍ**. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۱۵)

از این تعبیر صریح امیرالمؤمنین علیه‌السلام به روشنی پیداست که قوم با اصل دعوتِ پیامبر اکرمﷺ و اینکه ایشان خود را رسولِ خدا می‌داند، کاملاً آشنا بودند.

عاقبت آنها آمدند و پس از طی مقدّماتی، پیامبر اکرمﷺ خطاب بدیشان فرمود: **یا بَنی عبدالمطّلب! اِنّی وَ اللهِ ما اَعْلَمُ شابّاً فی العَرَبِ جاءَ قومَه بأفضلِ ممّا قد جئتُکُم به، اِنّی جِئتُکُم بخیر الدنیا و الآخرة و قَد اَمَرنی اللهُ اَنْ اَدعُوکُم الیه، فأیّکم یُوازِرُنی علیٰ هذا الامر علی ان یکون اَخی و وصیّي و خلیفتی فیکم؟ فَاَحجَمَ القوم عنها جمیعاً.**

سخن در اینجاست که پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید: من چیزی را برای شما آورده‌ام که بهتر از آن را هیچ جوانی در عرب برای قوم خویش نیاورده است، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خدا مرا امر کرده تا شما را بدان فراخوانم. اگر این روز، روز آغاز دعوت علنی پیامبر اکرمﷺ به رسالت خود بوده، آیا جایِ آن نداشت و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

معقول و منطقی نبود که این امر مهمّ توسط پیامبرﷺ معرّفی شود؟ و از سوی دیگر از جانبِ جمع دستکم یکی بپرسد که آخر این چه امری است که شما آورده‌اید که خیر دنیا و آخرت در آن است و....؟

و اساساً چگونه قابل پذیرش است که پیامبری که همهٔ کردار و گفتارش مبتنی بر وحی الاهی و حکمت متعالی است، بدون دادنِ هیچ توضیحی دربارهٔ امری که آورده ناگهان بپرسد که حال چه کسی مرا در این امر وزارت می‌کند تا برادر و وصیّ و جانشین من باشد؟

حال پاسخِ مردم چیست؟ سکوت. چرا هیچ کسی نمی‌پرسد که آخر در چه امری باید تو را یاری کنیم تا برادر و وصیّ و جانشین تو گردیم؟ اینها همه دلالت می‌کند بر اینکه همه از اصل دعوت به خوبی آگاه بوده‌اند و می‌دانستند که دلیل دعوت شدن شان بدین مهمانی باخبر شدن از اصل رسالت نیست. بلکه باخبر شدن از مسأله‌ای است که تا کنون پنهان بوده و پیامبر اکرمﷺ نهایت اکتتام را در مورد آن داشته و از ظهور آن خائف بوده است و آن نیست مگر امر وزارت و خلافت و وصایتِ امیرالمؤمنینؑ.

و امّا دلیل این همه خوف و اکتتام چه بوده است؟ امیرالمؤمنین در همین حدیث یوم الدار در وصفِ خویش کلامی دارند که به نظر ما، پاسخ سؤال مذکور است: و **اِنّی اَحْدَثُهُم سِنّاً و اَرمَصُهُم عیناً و اعظَمُهُم بطناً و أحمَشُهُم ساقاً**، یعنی من در میان آن جمع از همه، کم سالتر بودم و چشمانم پرقی‌تر و شکمم بزرگتر و ساق پاهایم نازکتر بود. در جامعه‌ای که سن و شیخوخیّت، معیار برتری است، بدیهی است که کار عظیم وزارت و وصایت و خلافت رسول اللهﷺ را به نوجوانی سپردن، با واکنشِ منفی روبرو می‌شود[1] که شد، چنانکه وقتی امیرالمؤمنینؑ قبول امر کردند و پیامبر اکرمﷺ نیز صراحةً فرمودند که **اِن هذا اَخی و وصیِّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و**

۱. این واکنش می‌توانست به انکار اصل رسالت هم بیانجامد، چنانکه در واقعهٔ غدیر اتّفاق افتاد (۲۷: ذیل سوره معارج، آیه ۱ تا ۳)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

اطیعوا، قوم خنده کنان برخاستند، در حالی که از سر استهزاء به حضرت ابوطالب علیه‌السلام می‌گفتند: **قَد اَمَرَکَ اَن تسمعَ لابنك و تُطیع**.

علاوه بر این، شکسته شدن استراتژی قریش و آغاز عصر درگیریها و سختیهای روز افزون، عامل دیگر این همه خوف و اکتتام بوده است.

۲ـ ۵ـ ۲. مسند احمدبن حنبل (ج ۱، ص ۱۵۹) و منابع دیگر:

جَمَعَ رسولُ الله ـ اَو: دَعا رسولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ بنی عبدالمطّلب... ثمَّ قالَ: یا بنی عبدالمطّلب! اِنّی بُعِثْتُ الیکم خاصَّةً و اِلی النّاس عامّة و قد رأیتم من هذا الامر ما رأیتم. فایّکم یبا یعنی علی اَن یکون اَخی و صاحبی و وارثی؟

در این روایت، سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صراحت دارد بر آنکه امر اسلام پیش از این آشکار بوده و مخاطبان کاملاً از آن باخبرند، چنانکه فرمود: **وَقَد رأیتم مِن هذا الامر ما رأیتُم**.

۲ـ ۵ـ ۳. حافظ ابن مردویه با اسنادش آن را روایت کرده و در جمع الجوامع و همچنین کنزالعمّال، (ج ۶، ص ۴۰۱) از او نقل شده است.

عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام قال: لمّا نزلت هذه الآیة ﴿و انذر عشیرتك الاقربین﴾ دعا بنی عبدالمطلب... و قال: یا بنی عبدالمطّلب اِنّی جِئتُکم بِما لم یَجیء به احدٌ قَطُّ، اَدعُوکم اِلیٰ شهادَةِ اَن لا اِلٰه اِلّا اللهُ و اِلی الله و اِلیٰ کِتابه. فنَفَروا و تفرَّقوا مثل ذلك، ثم قال لهم وَ مدَّ یده: مَنْ بایَعَنی علی ان یکونَ اَخی و صاحبی و ولیکم بعدی؟ الحدیث

با کمی دقّت روشن است که اصل بحث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مسألهٔ ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. و آن بیان کوتاهی که در باب شهادت به توحید و درستی کتاب خدا دارد جنبهٔ مقدّماتی دارد. اگر مخاطبان از اصلِ دعوت بی خبر بودند، بلاغت اقتضا می‌کرد که بیش از این در بابِ رسالت و اسلام سخن بگویند. قرینهٔ دیگر آنکه در وقتی که مخاطب، همین مقدمه کوتاه را هم بر نمی‌تابد: **فَنَفَروا و تفرَّقوا...**، چه جای این طرح این سؤال است که: **مَن بایَعَنی....؟**

آیا جز این است که پرسش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، استفهامی حقیقی نیست، بلکه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

مجازی و از باب اتمام حجّت است؟

روایتِ ذیل گویای تمام مطلب است:

قال رسولُ الله ﷺ:....واعلَمُوا یا بنی عبدالمطّلب انَّ الله لَمْ یَبعثْ رسولاً اِلّا جَعَلَ لَهُ اخاً و وزیراً و وارثاً من اَهله، و قد جَعَلَ لی وزیراً کَما جَعَلَ لِلانبیاء قَبلی. وَ اِنَّ الله قَد ارسَلنی الی النّاس کافَّةً و انزلَ علیَّ «وانذر عشیرتك الاقربین» وَ رهطك المخلصین و قد والله اَنبَأَنی بِه و سّماهُ لی. و لکن اَمَرنی اَن اَدعُوکم و اَنصَحَ لکم و اَعرضَ علیکم، لِئَلّا یکونَ لکم الحُجَّة فیما بَعْدُ. الحدیث (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶)

۲ـ ۵ـ ۴. السیرة الحلیّة، (ج ۱، ص ۳۰۴):

قالَ رَسُولُ الله ﷺ: یا بَنی عبدالمُطّلب! اِنَّ اللهَ قَد بَعَثَنی اِلی الخَلقِ کافَّةً و بَعَثَنی الیکم خاصَّةً، فقال: و اَنذِر عشیرتك الاقربین. و اَنا اَدعوکم اِلیٰ کلمتین خفیفتین علی اللسان ثقیلتین فی المیزان: شهادةِ اَن لا اِلٰه اِلّا الله و اَنّی رسُولُ الله. فَمَنْ یُجیبُنی اِلی هذا الامرِ وَ یُوازِرُنی، یَکُن اَخی. و وزیری و وصیّی و وارثی من بعدی؟

در این روایت هم همان پرسشهای روایاتِ قبلی مطرح است. اگر این اوّل باری است که بنی عبدالمطّلب از دهان پیامبر اکرم ﷺ دعوت به توحید و رسالت وی را می‌شنوند، آیا معقول است که پیش از اقامهٔ دلیل بر درستی این مدّعا و لبّیک ایشان، ناگهان مسأله وزارت و وصایت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ طرح شود؟

آیا نفسِ این ایجاز، گویایِ تفصیلی مقدّم بر این روز نیست؟ به عبارت دیگر، آیا اگر آن دورهٔ سه سالهٔ اظهار دعوت و اقامهٔ دلائل در کار نبود، این ایجاز، محلّی از اعراب می‌داشت؟

۲ـ ۵ـ ۵. قیس بن سعدبن عباده در ضمن گفت و گویی با معاویه به حدیث یوم الدار پرداخته که آن را تابعیِ کبیر ابوصادق سلیم‌بن قیس هلالی در کتابش روایت کرده است:

فجَمَع رسول الله ﷺ جمیع بنی عبدالمطّلب، فیهم؛ ابوطالب و ابولهب، و هم یومَئذٍ اربعون رجلاً. فدعاهم رسول الله ﷺ...فقالَ: اَیّکُم ینتدب اَن یکونَ اَخی و وزیری و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

وصیّی و خلیفتی فی امّتی و ولیّ کلّ مؤمنٍ من بعدی؟

در روایت مذکور، قیس مستقیماً به اصلِ مطلب می‌پردازد. یعنی آنچه که در حافظهٔ مردم از یوم الدار ضبط شده و اصل ماجرا را تشکیل می‌دهد، بحث وزارت و وصایت و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است، نه آغاز دعوتِ آشکار به اسلام.

۲ـ ۵ـ ۶. ابواسحاق الثعلبی در تفسیر خود «الکشف و البیان» از حسین‌بن محمّدبن حسین نقل کرده است:

«..فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا بنی عبدالمطّلب اِنّی اَنا النذیرُ الیکم من الله عَزَّوَجلّ و البشیرُ، فَاَسْلِمُوا و اَطیعُونی تهتَدوا. ثمَّ قال: مَن یُؤاخینی و یوازرنی و یکون ولیّ و وصیّی بعدی و خلیفَتی فی اهلی یَقْضِ دَینی؟...».[1]

۲ـ ۵ـ ۷. ابواسحاق الثعلبی در کتاب الکشف و البیان از ابو رافع این حدیث را آورده که:

«..قالَ رسُولُ الله صلی الله علیه و آله: اِنَّ اللهَ اَمَرَنی اَن اَنذِر عشیرتی الاَقربین، و اَنتُم عشیرَتی و رَهطی. وَ اِنَّ الله لَمْ یَبْعَثْ نبیّاً اِلّا جَعَلَ لَهُ مِن اَهلِهِ اَخاً و وزیراً و وارثاً و وصیّاً و خلیفة في اَهْلِهِ، فَأَیّکُم یَقُومُ فیُبایُعنی علیٰ اَنَّه اَخی و وزیری و وصیّی و یکونُ مِنّی بمنزلة هارون من مُوسی اِلّا اَنَّهُ لا نبیَّ بَعدی؟»

دو روایت یاد شده، به روشنی گویای آن است که موضوع بحث یوم الدار، آشکارکردن امر وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، نه چیز دیگر. می‌بینیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به عنوان ادامهٔ سنّتی الاهی که در مورد همهٔ انبیاء جاری بوده است، اعلام می‌نمایند تا جای هیچ شکّی نماند که این امر، امری الاهی و به فرمانِ خداوند است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موظّفند تا آن را به انجام رسانند که به انجام هم رساندند.

---

۱. الفاظ و لحن و ادبیاتی که در این جا به کار رفته، مقایسه شود با آنچه که در واقعهٔ غدیر به گزارش جابربن عبدالله انصاری به کار رفته است: «...ایّها لناس! اَنا البشیر و اَنا النذیر و اَنا النبیُّ الأُمّی،...اِسمَعُوا لِما اَمُرُکُم به و اَطیعُوهُ...ثُم اَخذَبِیَد امیرالمؤمنین علیه السلام فقال: معاشر النّاس هذا مَولی المؤمنین و قاتلٌ الکافرین و حجة الله علی العالمین..(۶۴: ص ۷۷ ـ ۷۸)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

۲ـ ۶. عکس العمل شدید قریش پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرمﷺ:

آنچه در یوم الدار روی داد، ناگهان قریش را از خوابی سنگین بیدار ساخت، به یکباره متوجه شدند که امرِ پیامبر اکرمﷺ امری ادامه دار است، نه با مرگ او به پایان می‌رسد، و نه می‌توانند در صورتِ مرگ حضرتشﷺ میراث خوارِ او شوند. از سوی دیگر متوجه شدند که لحن بیان پیامبرﷺ نیز تغییر کرده، دیگر آشکارا و تند و بی محابا، شرک و مشرکان را مورد نقد قرار می‌دهد و دیگر جای هیچ مدارایی نیست. پس علیه پیامبر اکرمﷺ، علیه امیرالمؤمنینؑ و علیه فرزندان طاهرین آن بزرگوار نقشه‌ها کشیدند و خیانتها پیشه کردند، چنانکه امیرالمؤمنینؑ در شرح آن فرمود:

«خدایا از تو یاری می‌جویم که از قریش انتقام‌گیری، آنان برای پیامبرت نقشه‌هایی خیانت‌آمیز کشیدند، ولی نتوانستند و تو نگذاشتی. آن گاه بر من فرو افتادند و مرا در میان گرفتند. خدایا! حسن و حسین را حفظ کن و تا من زنده‌ام بزهکاران قریش را بر آنان مسلّط مساز. و چون جانِ مرا گرفتی، خود مراقبِ آنان باش و تو بر هر چیز گواهی» (۲: ج ۲۰، ص ۲۹۸)

امام باقر و امام صادقؑ هم در این زمینه فرمودند: «رسولِ خداﷺ از قومِ خود، بلائی عظیم کشید... و پس از ایشان امیرالمؤمنین همانقدر کشید از منافقان... (۱۴: ج ۲، ص ۵۴)

در اینجا مناسب است نکته‌ای را یادآوری کنیم و آن اینکه اسلام، شامل دو بخش است: تولّی و تبرّی، تولّی نسبت به الله و هر آنچه که الاهی است و تبری از شیطان و هر آنچه که شیطانی اسیت. چنانکه در قرآن کریم فرمود: **اَلَم اَعْهَد الیکم یا بنی آدَمَ اَن لا تَعبدو الشیطانَ اِنَّه لکم عدوٌّ مبینٌ و اَنِ اعبدونی هذا صراطٌ مستقیمٌ.** (یس (۳۶) / ۶۰ و ۶۱)

تا قبل از نزول آیهٔ کریمهٔ «**فاصدَعْ بِما تؤمَر**»، پیامبر اکرمﷺ مأمور بودند تا بخش

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

تولّی اسلام، آن‌هم در ارتباط با توحید و نبوّت پیامبر اکرمﷺ و الاهی بودن قرآن کریم را طرح نمایند و مردم را بدان دعوت نمایند. و ما بقی را کتمان کنند. لکن با نزول آیهٔ مذکور، موظّف شدند تا این اکتتام را کنار گذارند: هم امر وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را آشکار نمایند (چنانکه فرمود: **فَاصْدَع بِمَا تُؤمَّر**) و هم تبرّی آشکار از شرک و مشرکین را. چنانکه فرمود: «**وأَعرض عَن المشرکین**» که البتّه در این راه، خداوند خود پیامبرش را در برابر مشرکان کفایت می‌کند. (چنانکه فرمود: **انّا کفیناك المستهزئین**).

حال فهرست وار می‌پردازیم به بعضی از واکنشهای قریش و تدبیرهای الاهی پیامبر اکرمﷺ:

۲ـ ۶ـ ۱. استهزاء پیامبر اکرمﷺ: این امر از همان یوم الدار آغاز شد که در بخش پیش به تفصیل آوردیم.

صحنه‌گردان اصلی این کار، ابولهب بود که هم در آن روز و هم در روزهای بعد، بدین امر می‌پرداخت؛ چنانکه در حدیث صحیح از امام باقر علیه‌السلام وارد شده که وقتی پیامبر اکرمﷺ به مسجدالحرام آمدند و در حجر اسماعیل ایستاده فرمودند: ای گروه قریش وای طوایف عرب، شما را می‌خوانم به سوی شهادت به وحدانیّت خدا و ایمان آوردن به پیغمبریِ من و امر می‌کنم شما را که بت پرستی را ترک کنید و به من پاسخ مثبت گویید در آنچه شما را به آن می‌خوانم، تا پادشاهانِ عرب گردید و گروه عجم شما را فرمانبردار شوند و در بهشت پادشاهان باشید. سپس قریش استهزاء کردند و ابولهب گفت: **تبّاً لك**: هلاک بر تو باد. آنگاه سورهٔ «**تبّت یدا ابی لَهَبٍ وَ تَبَّ**» نازل شد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۴ ـ ۶۸۵)

۲ـ ۶ـ ۲. توهین و تهمت: کم کم استهزاء با توهین و تهمت، همراه شد. کفّار قریش گفتند: محمّد دیوانه شده است. لکن از ترسِ ابوطالب ضرری دیگر به آن

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

حضرت نمی‌توانستند زد. و چون دیدند مردم بسیار به دینِ آن حضرت در می‌آیند.[1] به نزد ابوطالب آمده گفتند: پسرِ برادرِ تو، عقلهای مردم را به سفاهت نسبت می‌دهد و خدایانِ ما را دشنام می‌دهد[2] و جوانان ما را فاسد و جماعت ما را پراکنده می‌کند (همان، ج ۳، ص ۶۸۵) و بعد به توهینهای عملی دست زدند. (۷۳: ج ۲، ص ۱۴ ـ ۱۵)

۲ـ ۶ـ ۳. تطمیع: قریش از طریق ابوطالب علیه‌السلام خواست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را تطمیع کند. پاسخ حضرتش صلی‌الله‌علیه‌وآله کوبنده بود: اگر اینان آفتاب را در دست راست من و ماه را در دستِ چپ من بگذارند و جمیعِ روی زمین را به من بدهند، من مخالفتِ پروردگار خود نخواهم کرد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۵)

۲ـ ۶ـ ۴. تهدید به قتل:

بنا به کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام سرکردگان مستهزئین، تصمیم به تهدید و حتّی قتل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گرفتند و برای حضرتش صلی‌الله‌علیه‌وآله ضرب الاجل معیّن کردند و گفتند: **یا محمّد نَنْتظِرُ بِكَ اِلی الظُّهرِ، فاِنْ رَجَعْتَ عَنْ قولك و اِلّا قَتَلْناك**...آنگاه جبرئیل علیه‌السلام نازل شد و از جانب خداوند فرمود که ادامه بده، **اِنّا کفیناک المستهزئین**. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: **یا جبرئیل کانوا السّاعة بَیْنَ یَدَیّ. قال: قد کَفَیْتُهُم**. (۵۴: ذیل آیهٔ ۹۴ سورهٔ الحجر)

نیز امام باقر علیه‌السلام فرمودند: **فَلَمّا قالَ الله «اِنا کفیناك المستهزئین»، عَلِمَ رسُولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اَنَّهُ قَد اَخزاهم. فَاَماتَهُمُ اللهُ بِشَرٍّ مِیْتَةٍ**. (۵۹: ج ۳، ص ۱۲۳)

۲ـ ۶ـ ۵. اقدام به قتل:

ابوجهل بعد از سخنرانی کوتاهی، تصمیم خود را برای کشتن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اعلام داشت. رجالِ قریش هم آمادگی خود را برای پشتیبانی از وی در مقابل بنی عبدِ مناف، اظهار داشتند. قرار شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در مسجد الحرام به هنگام نماز

---

۱. این مطب، قرینه است بر آنکه این حوادث پس از آن سه سال و واقعهٔ یوم الدار روی داده است، چرا که بنا بر کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از خصال صدوق نقل کردیم، در آن سه سال، جز حضرت علی علیه‌السلام و حضرت خدیجه علیهاالسلام کسی دیگر ایمان نیاورده بود.

۲. اینها همان ادبیّات تبرّی است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

از پای درآورد. لکن خدای تعالی مانع شد. و ابوجهل با رنگ پریده و دست خالی بازگشت. (۱۵: ج ۱، ص ۲۹۸)

۲ـ ۶ـ ۶. ادامهٔ اندیشهٔ ترور در شعبِ ابی طالب:

در مدّت دو یا سه سالی که بنی هاشم در شعب بودند، گاهی ابوطالب، اواخر شب پیامبر را به جای دیگر می‌برد. و فرزندش علی علیه‌السلام را بر جایش می‌خوابانید تا اگر از سوی کفار قریش خطری متوجّه جانِ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، آن حضرت سالم بماند. (۲: ج ۱۳، ص ۲۵۶)

۲ـ ۶ـ ۷. تقاضایِ رسمی از ابوطالب، جهتِ قتل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله:

به ابوطالب گفتند: عمارة بن ولید را از ما بپذیر، و در مقابل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به ما بده تا او را بکشیم. حضرت ابوطالب علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم، به بد چراگاهی هدایتم کردید. آیا فرزندتان را به من می‌دهید تا نگهداری کنم و در برابر، فرزندم را می‌گیرید تا بکشید؟ این کار به خدا قسم، هرگز انجام نخواهد شد. (۴۶: ج ۳، ص ۸۳)

۲ـ ۶ـ ۸. شکنجهٔ تازه مسلمانان: به تدریج افرادی به اسلام گرویدند، هم از بنی هاشم همچون جعفر ابن ابی طالب و حمزه و هم از غیر آنان، چون بلال و عمار و یاسر و سمیّه، و حتی از خارج مکّه چون ابوذر که قریش تصمیم به آزار و شکنجهٔ ضعیف‌ترین ایشان گرفت تا مگر از اسلام باز گردند. (۱۵: ج ۱، ص ۳۳۹ ـ ۳۴۲؛ نیز: کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۴۵ ـ ۴۷)

۲ـ ۶ـ ۹. کمک گرفتن از اهل کتاب: قریش، افرادی را به مدینه فرستادند تا از دانایان یهود راهنمایی گیرند. آنها هم گفتند: دربارهٔ سه مسأله بپرسید تا صدق و کذب او معلوم شود: اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح. آمدند و پرسیدند و پاسخ شنیدند، لکن ایمان نیاوردند. (۱: ص ۱۲۶)

۲ـ ۶ـ ۱۰. اتحاد علیه بنی هاشم: عهدنامه‌ای نوشتند که طیّ آن با احدی از بنی هاشم، خرید و فروش و ازدواج و داد و ستد نکنند، مگر آنکه ایشان پیامبر را تسلیم

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

قریش کنند تا او را بکشند. بدین گونه، پیامبر اکرمﷺ همراه با دیگر بنی هاشم، سه سال در شعب ابی طالب ماندند تا عاقبت گشایش فرا رسید. (۷۳: ج ۱، ص ۳۸۸ ـ ۳۹۰)

۲ـ ۶ـ ۱۱. با رحلت ابوطالب، قریش تصمیم به قتل پیامبرﷺ گرفتند:

پس از رحلت حضرت ابوطالبؑ پیامبر اکرمﷺ خود را بر قبیله‌های عرب عرضه می‌داشت و با بزرگ هر قبیله‌ای سخن می‌گفت و بدیشان می‌فرمود: **اِنّما اُریدُ اَنْ تَمنَعونی مِمّا یُرادُ من القَتل حَتّی اُبَلّغَ رسالات رَبی.** (۷۳: ج ۱، ص ۳۹۴)

۲ـ ۶ـ ۱۲. اتحاد برای قتل پیامبر اکرمﷺ در لیلة المبیت. (همان، ص ۳۹۸)

۲ـ ۶ـ ۱۳. اتحاد برای قتل امیرالمؤمنینؑ در لیلة المبیت و پس از آن. (۴۱: ص ۳۶۷؛ ۴۶: ج ۴، ص ۱۱ و ۸۸)

۲ـ ۶ـ ۱۴. جنگهای قریش علیه پیامبرﷺ. (۶۰: ج ۲)

۲ـ ۶ـ ۱۵. عزم قریش برگرفتن خلافت از اهل بیتؑ پس از پیامبر اکرمﷺ:

عن ابی عبدالله جعفر بن محمّدؑ قال: بَلَغَ رسُولَ اللهﷺ عن قومٍ عن قُرَیشٍ اَنَّهُم قالُوا: اَیُرِیٰ محمّد اَنَّهُ قَدْ اَحْکَمَ الاَمْرَ فی اَهلِ بَیْتِهِ؟ وَ لَئِن ماتَ لَنَعْزِلَنَّها عنهم و لَنَجْعَلُها فی سِوٰاهم. الحدیث. (۶۴: ص ۱۱۲ ـ ۱۱۳)

بی شک اینها فقط بخشی از همهٔ تلاشی است که قریش برای مقابله با پیامبر اکرمﷺ و اسلام و امیرالمؤمنینؑ به انجام رساندند. حرکتِ صعب‌تر و خطرناک‌تر، حرکتِ قریش علیه اسلام از طریق خطِ نفاق بود. که تا امروز ادامه دارد و موجب خساراتی بس سنگین شده ست که اشارهً بعضی از آن را در اینجا یاد آور می‌شویم:

۱. ترور پیامبر اکرمﷺ (۵: ج ۱۱، ص ۲۲۴)

۲. مانع شدن از نوشته شدن وصیّت پیامبر اکرمﷺ. (۲۱: ج ۱، ص ۲۲، باب کتابة العلم من کتاب العلم)

۳. بر پائی سقیفه. (۴۸: بیشتر صفحات)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

۴. جلوگیری از اسلام راستین:

یکم: نقل حدیث پیامبرﷺ ممنوع شد. دوم: با صحابه‌ای که به نشر حدیث پیامبرﷺ ادامه می‌دادند، برخورد شدید شد. سوم: همسران پیامبر، حقّ خروج از مدینه را نیافتند. چهارم: نوشته شدن حدیث پیامبرﷺ ممنوع شد. پنجم: احادیث پیامبرﷺ، سوزانده شد. ششم: برخورد با اهل بیت‌علیهم‌السلام و پیروان ایشان که در این زمینه، تنها ۱۵ عنوان یاد می‌شود:

یک. غصبِ حقّ رهبری اهل بیت‌علیهم‌السلام

دو. جنگ اقتصادی با اهل بیت‌علیهم‌السلام: مصادرهٔ اموال، غصب فدک و محروم‌کردن حضرت زهراعلیهاالسلام از ارث.

سه. آتش زدن خانهٔ زهراعلیهاالسلام و شهادت ایشان.

چهار. برخورد با سیّد اهل بیت‌علیهم‌السلام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام.

پنج. برپائی سه جنگ با امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام.

شش. به شهادت رساندن امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام.

هفت. جنگ با امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام و به شهادت رساندن ایشان.

هشت. به شهادت رساندن ابا عبدالله الحسین‌علیه‌السلام و یاران باوفایش و به اسیری بردنِ اهل بیت‌علیهم‌السلام.

نُه. قتل و حبس و تحت نظر قرار دادن سائر ائمّه‌علیهم‌السلام

ده. برپائی جلساتِ مناظره با ائمّه‌علیهم‌السلام به امید شکستِ علمی ایشان

یازده. به شهادت رساندنِ پیروان شیعیان اهل بیت‌علیهم‌السلام و تعقیب و آزار و شکنجهٔ ایشان.

دوازده. کتمان فضائل امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و نشرِ دشنام و لعن بر او.

سیزده. کوشش پیگیر در کتمان و تأویل اخبار وصایت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام

چهارده. اجرای ده‌گونه روش مختلف در جهت کتمان و تحریف سنّت و حدیث پیامبر اکرمﷺ به منظور انکار وصایت امیرمؤمنان.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

پانزده. وضع مقرّراتی دربارهٔ راویانِ حدیث و تألیف مجموعه‌های حدیثی خاصّ جهتِ جلوگیری از نشر احادیث اهل بیت علیهم‌السلام

۵. تغییر اسلامِ راستین:

یکم. جعل حدیث دوم: تحریف معنوی قرآن کریم: یک. از طریق تفسیر به رأی.

دو. استفاده از اسرائیلیات سه. بهره‌گیری از قُصّاص.

سوم: تحریف سنّت نبویّ.

چهارم. تحریف معنائی اصطلاحات اسلامی.

پنجم: تغییر احکام اسلامی تحت عنوان اجتهاد و تأویل.

ششم: مدرک قرار دادنِ سیرهٔ شیخین در کنار قرآن کریم و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

هفتم: طبقاتی کردنِ جامعه.

هشتم: روی کار آوردن و بازگذاشتنِ دست بنی امیّه.

نهم: ترجمهٔ کتب فلسفی، کلامی و عرفانی به عربی. دهم. تدوینِ مکتب نفاق با نام اسلام. (برای آشنائی تفصیلی با اقدامات یاد شده و مستندات هر یک، بنگرید: ۳۱: بخش ضمائم).

در این میان، تدبیرات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چه بود؟

بی شک شناسائی و تبیین تدبیرات مردی که بر مبنای وحی الاهی سخن می‌گوید و رفتار می‌کند و معلم کتاب و حکمت است و صاحب خلق عظیم؛ و خدای عالم بر طهارت و عصمت او گواهی داده است، کاری دشوار است و در این مختصر، ناممکن. لذا آن را به فرصتی و توفیقی دیگر موکول می‌کنیم و اشارةً به چند کار پیامبر اکرم فهرست وار بسنده می‌کنیم: مهاجرت خود و اصحابش به مدینه و حبشه، غزوات و صلح حدیبیّه، اعلام همواره و مکرّر وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با معرّفی اوصیاء پس از خود، املاء اسلام بر علی علیه‌السلام و نوشته شدن آن به خط امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ماجرای مباهله، ماجرای غدیر، نزول آیهٔ تطهیر و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

آمدن پیامبر اکرمﷺ پس از آن دستکم به مدّت شش ماه به درِ خانهٔ امیرالمؤمنین و گفتن «**السلام علیکم یا اهل البیت، انّما یریدالله لِیذهِبَ عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً، الصلاةَ الصلاةَ**»، معرفی کردن راسخون در علم؛ رفتار و گفتار بی بدیل در باب حضرت زهراعليها السلام و حدیث ثقلین و... (برای مطالعهٔ تفصیلی در باب این مباحث بنگرید: دو مکتب در اسلام، علامه عسکری؛ ولایت علیعليه السلام در قرآن کریم و سنّت نبوی، علامه عسکری؛ فضائل الخمسه من الصحّاح الستّه، مرحوم فیروز آبادی؛ الغدیر علّامه امینی؛ نفحات الازهار فی تلخیص عبقات الانوار، سید علی میلانی؛ و...)

سخن آخر

از ابن عبّاس نقل است که گفت:

اللّهُمَّ العَنْهُم قَد تَرَکُوا السُّنَّةَ مِنْ بُغضِ علیٍّعليه السلام (۷۱: ج ۵، ص ۲۵۳)

آری، هر آنچه شد از تغییر و تبدیل و تحریف تاریخ و اسلام، برایِ آن بود که یک حقیقت گُم شود. و آن اینکه مردم نفهمند که پس از پیامبر اکرمﷺ، وصیّ او، جانشین و ولیّ او، برادر و وزیر او، و نهایةً بابِ علم و امینِ او چه کسی است. و برای فهمِ قرآن و اسلام به چه کسی باید مراجعه کنند. چون اگر این آشکار می‌بود، دیگر جائی برایِ رندان و منافقان باقی نمی‌ماند تا به نامِ اسلام بر مردم حکومت کنند و اسلامِ خود ساخته شان را با نام اسلامِ اصیل بدیشان دهند.

لذا دور نیست که تاریخ به‌گونه‌ای نوشته شد که حقیقتِ یوم الدّار و معنای دقیقِ آیاتِ قرآن کریم (حجر (۱۴) / ۹۴؛ شعراء (۲۶) / ۲۱۴) در زیر ابر غلیظِ «دعوتِ علنی پس از سه سال دعوت پنهانی»!؟ پوشیده شد. تا مردم نفهمند که سکّه اسلام یک رویَش رسالتِ نبوی است و روی دیگرش وصایت علوی و باز تا مردم نفهمند که این دو همیشه با همند و از یکدیگر جدایی‌ناپذیر. و سرانجام تا نفهمند که همهٔ مناقشه‌ها از آن روزی شروع شد که این رویِ سکّه نیز آشکار گشت.

و آخر دعوانا ان الحمدلله ربّ العالمین

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

منابع[1]

❋ ۱. آیتی، محمّد ابراهیم. **تاریخ پیامبر اسلام**. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.

❋ ۲. ابن ابی‌الحدید معتزلی. **شرح نهج البلاغه**. مصر: مطبعة الحلبی. تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم.

۳. ابن اثیر. **اسد الغابة**.

۴. ابن حجر. **الاصابة**.

۵. ابن حزم. **المجلّی**.

۶. ابن حنبل. **مسند**.

۷. ابن سعد. **الطبقات الکبری**.

۸. ابن شهر آشوب. **مناقب**.

۹. ابن صباغ. **الفصول المهمة لمعرفة الائمة**.

۱۰. ابن طاووس. **طرائف**.

۱۱. ابن عبدالبر. **الاستیعاب**.

۱۲. ابن عساکر. **ترجمة امیرالمؤمنین من تاریخ ابن عساکر**.

۱۳. ابن کثیر. **تفسیر القرآن العظیم**.

۱۴. ابن مغازلی. **مناقب**.

❋ ۱۵. ابن هشام. **السیرة النبویة**. بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۲ق.

❋ ۱۶. اردوبادی، محمّدعلی. **مولود کعبه**. ترجمهٔ: عیسی اهری. تحقیق و استدراک: علی اکبر مهدی پور. قم: نشر رسالت، ۱۳۷۹ ش.

❋ ۱۷. اصفهانی، ابوالفرج. **مقاتل الطالبیین**. ترجمهٔ: سید هاشم رسول محلّاتی با مقدمه: علی اکبر غفّاری. طهران: کتابفروشی صدوق.

❋ ۱۸. الامینی، عبدالحسین. **الغدیر فی الکتاب و السته و الادب**. بیروت: مؤسسة الاعلمی

۱. تذکر: منابعی که با علامت ستاره مشخص شده، مورد مراجعه مستقیم نگارنده بوده و در مورد دیگر منابع، ارجاع با واسطهٔ آثار دیگر بوده است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

مطبوعات. ۱۴۱۴ق.

❋ ۱۹. اندلسی، ابومحمّد علی‌بن احمدبن سعیدبن‌حزم. **المُحَلّیٰ**. تحقیق: احمدمحمّد شاکر، بیروت، بی‌تا.

۲۰. بحرانی. **البرهان**.

۲۱. بخاری. **صحیح**

۲۲. ترمذی. **صحیح**

❋ ۲۳. التستری، محمّدتقی. **بهج الصّباغه فی شرح نهج البلاغه**. طهران: مکتبة الصدر، ۱۳۹۷ق.

۲۴. ثعلبی. **تفسیر ثعلبی**.

۲۵. حاکم نیشابوری. **المستدرک علی الصحیحین**.

۲۶. حسکانی. **شواهد التنزیل**.

❋ ۲۷. الحویزی، عبدعلی‌بن جمعة. **تفسیر نورالثقلین**. صحّحهُ و علق علیه السیدهاشم الرسولی المحلاتی. قم: افست علمیّه.

۲۸. خطیب بغدادی. **تاریخ بغداد**.

۲۹. خوارزمی. **مناقب**.

❋ ۳۰. خوئی، میرزا حبیب‌الله. **شرح نهج البلاغه**. طهران: المکتبة الاسلامیة، الطبعة.

❋ ۳۱. دشتی، مهدی. **توحید در ادب فارسی**. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج اول، ۱۳۸۵ش.

❋ ۳۲. دزفولی، شیخ محمّدتقی‌بن علی. **کفایة الخصام**. ترجمهٔ: غایة المرام بحرانی. تهران: بازار شیرازی.

❋ ۳۳. راغب اصفهانی. **مفردات الفاظ القرآن**. المکتبة المرتضویّه. ج ۲. ۱۳۶۲ش.

❋ ۳۴. رشادی، علی اکبر. **دانشنامهٔ امام علی**علیه‌السلام. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، ۱۲ جلد، ج اول، ۱۳۸۰ش.

❋ ۳۵. ریشهری، محمّد. **موسوعة الامام علی**علیه‌السلام **فی الکتاب و السنّة و التاریخ**. قم: دارالحدیث. قم: ۱۴۲۱ق.

❋ ۳۶. زرگری نژاد، غلامحسین. **تاریخ صدر اسلام**. تهران: سمت، ۱۳۷۸ش.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

❋ ۳۷. سلیم‌بن قیس. **کتاب سلیم.**

❋ ۳۸. سید رضی. **نهج البلاغه.** تحقیق: صبحی صالح.و دارالمعرفة بیروت.

۳۹. ـــــــــ **خصائص.**

۴۰. سیوطی. **الدر المنثور.**

❋ ۴۱. صدوق. **الخصال.** تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، قم: جماعة المدرسین فی الحوزه العلمیة، ۱۴۰۳ق.

❋ ۴۲. طبرسی، ابوعلی فضل‌بن حسن. **اعلام الوری باعلام الهُدی.** مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، الطبعة الاولی ۱۴۱۷ق.

❋ ۴۳. طبری. **تاریخ طبری.** تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم. مصر.

۴۴. طبری. **تفسیر جامع البیان.**

۴۵. طبری شافعی. **الریاض النضرة.**

❋ ۴۶. عاملی، سید جعفر. **الصحیح من سیرة النبی الاعظم.** بیروت: دارالهادی / دارالسیرة، ۱۴۱۵ق.

❋ ۴۷. عسکری، سیّد مرتضی. **القرآن الکریم و روایات المدرستین.** بیروت: شرکة التوحید. ط الاولی، ۱۴۱۵ق.

❋ ۴۸. ـــــــــ. **سقیفه (بررسی نحوهٔ شکل‌گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم**ﷺ**).** به کوشش مهدی دشتی، نشر منیر، ج اول، ۱۳۸۲.

❋ ۴۹. ـــــــــ. **معالم المدرستین.** سه جلد. تهران: بنیاد بعثت. چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

۵۰. عسکری، عبداله‌بن سینا. تهران: مجمع علمی اسلامی.

۵۱. فخر رازی. **تفسیر فخر رازی.**

❋ ۵۲. فیّاض، علی اکبر. **تاریخ اسلام.** تهران: دانشگاه تهران.

❋ ۵۳. فیروزآبادی. **فضائل الخمسة من الصحاح الستّه.** ترجمهٔ محمّدباقر ساعدی. نشر فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق.

❋ ۵۴. فیض کاشانی، ملامحسن. **تفسیر صافی.** تهران: اسلامیه.

۵۵. قمی. **تفسیر قمی.**

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]

۵۶. کلینی. **کافی.** تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفّاری، ۸ جلد، دارالکتب الاسلامیّة، ج سوم، ۱۳۸۸ق.
۵۷. گنجی شافعی. **کفایة الطالب.**
۵۸. متقی هندی. **کنزالعمال.**
❋ ۵۹. مجلسی. **بحارالانوار.** دارالکتب الاسلامیة.
❋ ۶۰. مجلسی. **تاریخ پیامبر اسلام (حیاة القلوب).** تحقیق سید علی امامیان، ۱۱۳۸۰ش.
۶۱. مسعودی. **التنبیه و الاشراف.**
❋ ۶۲. معرفت، محمّدهادی.**التمهید فی علوم القرآن.** قم: مطبعة مهر. ۱۳۹۶.
❋ ۶۳. مفید، محمّد. **الفصول المختارة.**
❋ ۶۴. ــــــــــ. **امالی.** تحقیق: غفاری و استاد ولی. قم: جامعه مدرسین. ۱۴۰۳ق.
❋ ۶۵. مفید (ت: ۴۱۳ق). **الارشاد.** مکتبة بصیرتی.
❋ ۶۶. مؤسسة البلاغ. **سیرة رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام.** التألیف مؤسسة البلاغ ۱۴۱۴ق.
❋ ۶۷. موسوی، سیّدمحمّد باقر. **تاریخ انبیاء و سیرهٔ رسول اکرم.** تحقیق: علی اکبر غفاری، طهران: نشر صدوق.
❋ ۶۸. میرلوحی، ابوالفضل. **تجلّی فضیلت در فضائل و مناقب امیرالمؤمنین.** ترجمهٔ حسین شفیعی،
❋ ۶۹. میلانی، السیّد علی الحسینی. **نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار.** نشرالمؤلّف، الطبعة الاولی، ۱۴۲۰ق.
❋ ۷۰. نسائی. **خصائص.** (ت: ۳۰۳ق)، با تحقیق محمّدباقر محمودی، بیروت: ۱۴۰۳ق.
۷۱. ــــــــــ. **سنن.** قاهره: ۱۳۱۲ه
۷۲. نیشابوری. **صحیح مسلم.** مصر: ۱۳۲۴ق.
❋ ۷۳. یعقوبی. **تاریخ یعقوبی.** ترجمه: ابراهیم آیتی، محمّد.انتشارات علمی و فرهنگی، ج نهم، ۱۳۸۲ش.
❋ ۷۴. تراثنا (فصلنامهٔ مؤسسه آل البیت علیهم السلام)، شماره ۶۶ـ۶۷.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1388.6.23.6.0]